

سخن

نامه‌نامه لیسانس‌های دانش‌سرای عالی

شماره اول

خرداد ۱۳۲۲

سال اول

آغاز سخن

کشور ما از حیث مجلات علمی و ادبی که بوجود آنها حاجت‌های مبرم و شگرف داریم بسیار تهیدست است - پیداست که ما هر چه بیشتر با تمدن جدید تماس یابیم و مانوس شویم بیشتر بایجاد عقاید و آراء جدید دست‌میزنیم و اگر بخواهیم این عقاید و آراء را که در جمیع شؤون علمی و ادبی و تربیتی اظهار میشود ناگفته بگذاریم از رنج‌های متمادی خود در این راه سودی نبرده ایم و چنانست که اصلاً کاری انجام نداده باشیم. اکنون در فرهنگ ایران نهضتی در حال تکون و ایجاد است. بسیاری از دانشمندان که هر يك در باب معینی از ادبیات رنج برده اند عقاید و آراء و مطالعات و تحقیقات تازه‌ای دارند و همچنین جمعی کثیر از دانشمندان ما که از علوم جدید بهره‌مند گشته‌اند صاحب آراء و اطلاعاتی هستند که طبعاً مایه ترقی سطح فرهنگ و تمدن ایران خواهد بود. اگر این همه آراء و عقاید بر طاق نسیان ماند زبانی عظیم‌بیکری از بزرگ‌ترین مراکز تمدن قدیم که ناگزیر در عالم جدید نیز باید سهمی داشته باشد خواهد رسید و بنا بر این وجود مجلاتی که بتدوین و نشر این عقاید و آراء یاری کند لازمست.

ازین روی ما مجله سخن را بیش از هر چیز و پیش از هر منظور و غایتی بنشر این آراء و عقاید و تحقیقات و تبلیغات علمی و ادبی اختصاص

میدهم و از همه دانشمندان و فاضلان کشور تقاضا داریم که در این راه باما یاری کنند.

دومین مسأله مهم و اساسی که با آن مواجهیم بحث در باب مسائل تربیتی است. خوانندگان گرامی نیک آگاهند که آموزش و پرورش در ایران هنوز در مراحل ابتدائی و ناقص سیر می کند و برای وصول بکمال برنجهای متمادی و بحث ها و تحقیقهای فراوان محتاجست. پس برای آنکه دانشمندان و صاحبان آراء تربیتی ما برای نشر عقاید و ملاحظات خویش وسیله ای در دست داشته باشند ما مجله سخن را در دسترس اختیار و استفاده این گروه نیز می گذاریم.

سومین امری که مورد نظر ماست بحث و تحقیقی است در باب هنرهای زیبا. هنرهای زیبا چنانکه خوب میدانیم در این عصر، با آنکه عصر صنعت و ماشین و آهن است نه تنها از ترقی باز نمانده بلکه بمراحل عالی و خیره کننده ای از کمال نیز رسیده است. روزی نمیشود که نظر و فکر تازه ای در باب موسیقی و نقاشی و شعر اظهار نشود یا اثری تازه در هر يك از این فنون پدید نیاید. ما با آنکه سابقه ممتدی در این هنرها داریم بد بختانه اکنون از آشنائی این اصول و آثار جدید باز مانده و بدانچه از نیاکان بارث برده ایم قناعت ورزیده ایم. البته ما منکر زحمات و رنجهای متقدمان نیستیم ولی معتقدیم که آن رنجها تنها هنگامی بثمر خواهد رسید که اخلاف آن اسلاف نیز بنوبت خود رنجی برند و کاری انجام دهند و با جهان مرقی و متعالی کنونی در سیر تکامل و ترقی همقدم و هم آهنگ باشند. پس ما برای شناساندن هنر چنانکه در دنیای متمدن امروزی مرسوم و منظور نظر است با بی در این مجله میگزائیم و بیبحث در اصول و قواعدی که در باب هر يك از هنرهای زیبا بوجود آمده و همچنین بیان آراء و عقاید جدید در ادبیات و موسیقی و نقاشی و حجاری و معماری و جز اینها تا آنجا که میسر است می پردازیم.

گذشته از این سه مسأله اساسی مسائل و امور دیگری نیز منظور نظر ماست و از آنجمله است شناساندن قطعات زیبائی از آثار منظوم و منثور نویسندگان و شاعران کشور های دیگر جهان و انتشار بعضی از جدید ترین آثار هنر مندانی که در هنر عقیده و رأیی تازه دارند.

پیدا است که گنجینه ادب قدیم فارسی چندان ثروتمند است که باوجود چاپ و انتشار بسیاری از آثار بزرگان ایرانی هنوز مقدار فراوانی از آثار منظوم و منثور، از نسخ خطی معدود بیرون نیامده و در معرض استفاده عموم

واقع نشده است. بنا بر این ما هرگاه فرصتی بدست آوریم برخی از زیباترین قطعات نظم و نثر فارسی را که هنوز منتشر نشده است در صحایف مجله سخن جای میدهیم تا از این راه نیز خدمتی چنانکه سزاوار است بجای آورده باشیم. در پایان این مقال بعرض خوانندگان گرامی میرسانیم که این مجله را با کمال افتخار بلیسانسیه های دانشمند دانشسرای عالی که خدمتگزار فرهنگ اند و اگذار کرده و قسمتی از آنرا بنشر اخبار رسمی جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی اختصاص میدهیم.

زبان فارسی

یکی از قواعد متروک

در قرن های سوم و چهارم و پنجم در شعر و نثر فارسی قاعده ای معمول بود که از آغاز قرن ششم بتدریج رو بفراموشی رفت و اکنون اصلا پسندیده نیست بدین معنی که اوزان جمع عربی کمتر مورد قبول و توجه بوده و بهمین سبب اگر کلمه ای را بصیغه جمع از زبان عرب عاریت میکردند یا در زبان فارسی آنرا بصورت مفرد در میآوردند و علامت جمع فارسی را بر آن میافزودند و یا همان صیغه جمع را مفرد تصور میکردند و از نو علامت جمع بر آن اضافه مینمودند. مثلاً اگر میخواستند منازل را در زبان فارسی بهمین صورت جمع استعمال کنند یا آنرا بمفرد باز گردانده و با علامت جمع فارسی منزلها میگفته اند و یا همان کلمه منازل را مفرد تصور نموده با افزودن «ها» جمع منازل استعمال میکردند. از این جموع عربی که در زبان فارسی یکبار دیگر بصورت جمع استعمال شده باشد بسیار است مانند عجایبها، اواینها،، ملوکان، ابدالان، الحانها، احوالها و امثال اینها. شعرا و نویسندگان قدیم این استعمال را جایز میشمردند زیرا در آن روزگاران استعمال صیغ جمع عربی کمتر معمول بود ولی چنانکه گفتیم این قاعده بتدریج متروک شد و اکنون در زبان فارسی بسیار زشت است که مثلاً بگوئیم اشخاصها و شؤونات و حقوقات و امثال اینها و اصولاً برای آنکه يك فارسی زبان بچنین خطائی دچار نشود صواب آنست که مفردات عربی را تا میتواند بقاعده فارسی جمع بندد. در این باب در شماره آینده توضیحات بیشتری خواهیم داد.

سخنی چند در باره ادبیات امروزه

امروز دو گروه مختلف و متمایز در عرصه ادبیات فارسی دیده میشود. گروه نخستین که باید آنرا گروه ادیبان خواند باصالت لفظ ایمان دارند و آثار پیشینیان را سر مشق جاویدان می‌شمارند. در نظر ایشان بزرگان نظم و نثر فارسی تا قرن هشتم مظهر کمالند و کوشش شاعر و نویسنده امروزی باید در آن مقصور شود که از ایشان تقلید کند و بآب پایه اگر نرسد نزدیک شود (زیرا که در کنه ضمیر خویش آن مقام را وصول ناپذیر میدانند) این گروه نمیدانند که ابداع معانی مقدم بر بیان است و باین سبب بیان را بجای آنکه وسیله ای بشمارند غایت مقصود پنداشته اند. قواعد کهنه ای را که هزار سال پیش در زبان عربی و بتناسب احتیاجات آن زبان در آن زمان بنام «معانی و بیان» بوجود آمده هنوز از قوانین مسلم و اطاعت آنها را وظیفه اجباری اتباع کشور ادب می‌شمارند. با امور واقعی زندگی امروزی سرو کاری ندارند. یا بهتر بگویم میان این امور و ادبیات رابطه ای نمی‌بینند و باین بیگانگان پروانه دخول بقلرو ادب نمیدهند.

میگویند که سخن به بزرگان قدیم ختم شده است. باین سبب در شیوه های تازه ادبیات (مانند نمایش و داستان و جزاینها) بچشم حقارت مینگرند و آنها را پیش آثار فضیله قدیم پست و نا چیز و کم بها میدانند. «فصاحت» سرمنزلیست که مشتاق وصول بدانند. «انسجام» و «سلاست» و «سهولت» و «جزالت» در این راه تارک ناپیدا، پلهای لیز و لغزنده ای است که بر منجلا ب ها و پرتگاههای «غرابت» و «مخالفت قیاس» و «تنافر» و «تقید» بسته اند.

مومن وار بستایش الفاظ (و البته الفاظی که بشرف استعمال بزرگان نائل شده اند) کمر بسته و از هر چه جز آنست چشم پوشیده اند. البته بآثاری که بصورت بر شیوه استادان قدیم نباشد اعتنائی نمیکنند و اینگونه نوشته ها را در خور آن نمی دانند که وقت گرانبهای خود را بخواندن آنها تلف کنند. اما اگر گاهی برای تظاهر به سعه مشرب داستانی یا نمایشنامه ای را بخوانند در آن فقط سلسله های بهم پیوسته الفاظ مانند رشته تسبیح می بینند

و عیبهای لفظی در آن جسته از سر غیرت فغان بر میآورند که نویسنده بقوانین مقدس الفاظ اهانت کرده و احکام واجب آنها را پشت گوش انداخته است هستند در این میان کسانی که با ادبیات مغرب زمین آشنائی دارند. اما اینان در شکسپرو هوگو و گوته و تولستوی از همان گوشه چشم مینگرند که فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ را دیده است. غافلند که در هنرهای زیبا آنچه گوناگون و رنگارنگ جلوه میکند و در این جلوه زیباییهای دلانگیز هوش ربا پدیدار میسازد صورتی خاص است که هر هنرمندی بحسب ذوق و قریحه شخصی خویش بیکی از حقایق معروف و معانی متداول بخشیده است. نتیجه این غفلت است که در آثار بزرگان کشورهای دیگر ماحصل بیان و لب سخن را میجویند و میکوشند که نکته و پندی از آنها بیرون بکشند بگمان آنکه غایت مطلوب همین بوده است. آنگاه این عصاره مغشوش را بآلب لباب حدیقه و گلستان و مثنوی و غزلهای حافظ میسینجند و اغلب باین نتیجه کودکان میرسانند که تر و خشکی نیست جز آنچه پیشینیان ما گفته اند و از هر چه هست گفتار ایشان ما را بس است.

جماعت «پارسی پرستان» اگر چه با بعضی از این گروه مخالفت دارند خود از زمره ایشان بشمار میروند. زیرا لفظ را مقدم بر معنی و برتر از آن گرفته و گمان برده اند که با جعل و وضع الفاظ مجرد وسعت و غنائی بزبان فارسی میتوان بخشید و این خطا نتیجه همان ایمان باصالت الفاظ است.

آثار گروه «ادیبان» از نظم و نثر بعقیقه های تقلبی میماند که اگر چه ساده ذهنان را ممکن است فریب بدهد و در نظر ایشان بهائی داشته باشد پیش اهل نظر به پیشیزی نمی ارزد.

هوا خواهان این گروه فراوان نیستند اما خود ایشان هم از این بابت گله ای ندارند زیرا ادبیات را برتر از دسترس عامه میدانند و گاهی همین کمی مشتری را برهان نفاست کالای خود می شمارند غافل از آنکه همچنان دلیل فساد کالا نیز میتواند باشد.

اما گروه دوم، ایشان را «نورسیدگان» باید خواند. با ادبیات قدیم فارسی پابند نیستند زیرا از آن اطلاع درستی ندارند. چند سطر از گلستان و کلیله در دبیرستان خوانده و قول معلم را که در باره حسن انشاء این دو کتاب مبالغه میکرده است باور نکرده اند. بعد هم چند بار از دیوان حافظ فال گرفته و چند رباعی خیام را در باره اغتنام فرصت از بر کرده اند.

سپس رمان خوانده اند. و ابتدا ترجمه فارسی رمان هارا خوانده اند. بیشتر رمان هائی که بفارسی ترجمه شده پست و بیمقدار و کار نویسندگان بازاری اروپاست. ایشان از خواندن این داستان ها لذت برده اند. راهنمایی نداشته اند تا دقایق و لطائف ادبیات جدید دنیا را بایشان گوشزد کند. سپس با همان نظریه که از خواندن رمان های فارسی کسب کرده بودند بخواندن کتاب های اروپائی پرداخته اند. گمان برده اند که در داستان نویسی آنچه مهترست جعل واقعه ای است. پس دست بنویسندگی زده اند. رمان نوشته اند و امروز پشت شیشه هر کتابفروشی ده ها جلد از این نوبرهای ادبیات جدید فارسی دیده میشود.

هدف نورسیدگان بخلاف ادیبان ذوق عامه است. هرچه نسخه کتابشان بیشتر فروخته شود بیشتر بخود میبالند. پس برای آنکه عوام لذت ببرند میکوشند که بر وفق ذوق و سلیقه ایشان بنویسند. موضوع هائی را اختیار میکنند که عامه پسندد. این مطالب یا حوادث عجیب غیر طبیعی است که کنجکاو ساده ذهنان را بر میانگیزد یا نکات اخلاقی مبتذل و بازاری که بیپایه مذمت شهوات آنها را تحریک میکند.

این گروه بسراغ معانی نرفته و بیان را پر سهل گرفته اند. وسعت دایره الفاظشان از حدود اصطلاحات روزانه و روزنامه در نیگردد. نه لطفی در سخن و نه دقتی در معنی. قوانین فصاحت قدیم را فرو گذاشته بلکه نیاموخته و قوانین تازه ای نیافته اند تا بدانها پا بند باشند از مقالات روزنامه که بگذریم بیشتر داستان مینویسند زیرا داستان است که بیشتر خواننده دارد. در این داستان ها، ضمن وقایع عادی بی معنی و گاهی نامعقول و بی تناسب، ظواهر اشخاص بشتاب و سهل انگاری وصف شده، زیرا تعمق در روحيات زحمت دارد؛ زحمت مستلزم فداکاری است و فداکاری ایمان میخواهد. اما این نورسیدگان که دنبال ذوق عامه میروند به کار ایمان ندارند.

با اینهمه از دعوی خالی نیستند. شنیده اند که بزرگان ادبیات دنیارمان نوشته اند. ایشان هم که رمان مینویسند، پس از بزرگان هستند. استقبال عامه هم این حسن ظنی را که بخود دارند تأیید میکند. آنگاه دعوی می کنند و خود را مؤسس ادبیات جدید فارسی و یکی از عجایب هفتگانه دنیای معاصر می پندارند و اگر کسی خرده ای برایشان بگیرد او را مغرض و حسود و بد طینت و فرومایه میخوانند.

در میان این دو گروه معدودی نیز هستند که با ادبیات حقیقی دنیا آشنا شده اند و این آشنائی در ایشان تأثیر کرده است. بعضی از اینان خوب می فهمند اما قریحه نویسندگی ندارند. کسانی هستند که در ابداع معانی هنرمندند و در بیان لغزشهایی دارند. بعضی بیان خوب دارند اما مبتکر نیستند و انتحال یا اقتباس می کنند. سر نوشت آینده ادبیات فارسی بدست همین معدود سپرده شده زیرا در این راه شرط اول قدم تشخیص درست است و چون از این مرحله بگذریم احتراز از تعصب ها و کهنه پرستی های ادیبان و سهل انگاری و شتاب و بیمایگی نورسیدگان آسان خواهد بود.



از نکاتی که برای احیای ادبیات فارسی ضروری است نخست آنست که همه بلزوم تغییر و تجدید آن ایمان بیاوریم و از سر جهل و تعصب با این حقیقت ساده و مسلم مخالفت نکنیم. دانستن این نکته که ادبیات قدیم فارسی در دنیای ادب مقامی عالی دارد نباید موجب شود که تغییر آنرا جایز نشماریم و خود را با ادبیات جدیدی درخور احتیاجات امروزی محتاج نبینیم. تخت جمشید و طاق کسری از نمونه های عالی معماری است ولی آیا برای احتیاجات امروز میتوان از طرح همان بنا ها تقلید کرد یا از ساختن بنای تازه چشم پوشید؟ اما از تجربیات گذشتگان سود ها میتوان برد و بنای نو را باین وسیله زیبا تر و مناسبتر میتوان ساخت.

نکته دوم بدست آوردن میزان و مقیاس جدیدی است. موازین قدیم برای سنجش آثار کهن شاید کافی بود، اما امروز دیگر آن ابزار کهن را بکار نمیتوان برد. علم معانی و بیان میزان سنجش ادبیات شمرده میشد و قتی که ادبیات بشعر، و شعر بقصیده و قطعه و غزل و رباعی منحصر بود. امروز ادبیات در دنیای پهنای انواع دیگری یافته است که قوانین کهنه را بر آنها منطبق نمی توان کرد. پس باید میزان نوی بدست آورد و این میزان نو را باید از مللی اقتباس کرد که انواع تازه را پرورده و بکمال رسانیده اند.

چون این مقیاس بدست آمد ادبیات کهنه و نو را با آن میتوان سنجید و نقص و کمال هر يك را دریافت و در این راه با قدمهای استوار پیش رفت موضوع مقالات آینده همین نکات خواهد بود

حقوق در ایران باستان

از میان مآخذی که يك رشته قوانین ایران باستان از آنها بدست میآید سه کتاب را برگزیده در اینجا شرح میدهم. این سه کتاب عبارت است از داتستان دینیک و روایات و ماتیکان هزار داتستان. از مآخذ دیگر که اوستا و نوشتههای پهلوی و پا زند و اخبار نویسندگان یونانی و رم است در مقالات دیگری سخن داشتیم اینک داتستان دینیک که یکی از نامه های معتبر پهلوی است : چنانکه از این نام پیداست یعنی احکام دینی ، داتستان در پهلوی و دادستان در فارسی بمعنی حکم است. جلال الدین گوید :

من شکستم حرمت ایمان او پس یمنیم برد دادستان او
بیشتر مطالب این کتاب که دارای ۲۸۶۰۰ واژه است در مسائل دینی و اخلاقی است اما بخشی از آن در حقوق مدنی است یعنی حقوقی که در روزگار ساسانیان رواج داشت و در روزگار تألیف داتستان که سده نهم میلادی است هنوز رایج بود و بنا بمندرجات کتب روایات که از آنها سخن خواهیم داشت تا سده دوازدهم میلادی در میان پیروان آیین کهن پایدار بود. نویسنده داتستان منوچهر پسر گشن جم پسر شاپور موبد بزرگ فارس و کرمان بوده در حدود سالهای ۲۵۰ یزد گردی. پدرش گشن جم هم از سران و پیشوایان بزرگ بوده در همان دیار. از منوچهر که از سران نامی آن روزگار است کتاب دیگری بما رسیده نامزد به نامکیهای منوچهر. از برادر کوچکتر اوزات سپرم که او هم از موبدان و پیشوایان نامور سیرکان بوده (تقریباً درسی فرسنگی جنوب کرمان) کتاب بسیار سودمندی بما رسیده و نامزد است به چیتیکهای زات سپرم یعنی منتجات اسپر غم زاد. زات سپرم (اسپر غم زاد) موبدی بوده آزادمنش در اجرای بسیاری از احکام دینی سهولتی قائل شده آنچنانکه برادر بزرگتر خود منوچهر را بر آشفت. منوچهر مایل بود احکام و مراسم دیرین پیروی شود موضوع نامکیها یا نامه های وی که بهمه زرتشتیان ایران وزات

سپرم خطاب شده مردم را باجراي مراسم كهن ميخواند و بدعت در دين را روا نميدارد. داتستان كه موضوع ماست عبارت است از نود و دو پاسخ كه منوچهر به پرسشهاي ميتروخورشيد پسر آترو مهانت *Âtrö-Mahän* و زرتشتيان ديگر داده است. اين پاسخها در مقابل پرسشهاي گوناگون، در مسائل ديني و اخلاقي است اما يك رشته از قوانين ايران باستان را دربر دارد از آنجمله در فصل ۵۳ گويد :

مرد ناخوشي كه مشاعر خود را باخته نمیتواند دارائي خود را با وصيت يا بشكل ديگر بكسي انتقال دهد، در صورتي ميتواند چنين كاري بكنند كه هنوز حافظه و هوش وي سر جا باشد.

وصيت نامه دارائي كه در هنگام بيهوشي و از خود بيرون رگفتي صورت گرفته باشد، اعتباري ندارد و باين ميمانند كه آن مرد بي وصيت در گذشته باشد. مالي كه از روي وصيت بايد بزن و دختر و پسر برسند نخست بايد از آن دارائي وام مرد در گذشته پرداخته شود و باقيمانده ميان آنان تقسيم گردد. در فصل ۶۲ آمده اگر مردی دارائي خود را با وصيت مخصوصی بزن و دختر و پسرش انتقال نداد، هر يك از آنان حصه مقرر خود را ميبرند، اما اگر يكي از آنان از دو چشم كور باشد يا از دو پا لنك و يا از دست چلاق، قسمت او دو برابر آن وارثي است كه تندرست و بي عيب و نقص است، زيرا او از كار عاجز است و از پيدا كردن مایه زندگي ناتوان. اگر مرد در گذشته از براي تقسيم اموال خویش وصيتي نكرده باشد بزن دو بهره و به پسرش يك بهره ميرسد. اگر از مرد در گذشته فقط دختراني بجا مانده باشند، بهر يك از آنان كه شوي نكرده باشند يك بهره و بزنش دو بهره ميرسد، مخارج خواهران مرد در گذشته كه هنوز شوهر نكرده اند بايد از در آمد دارائي او داده شود.

باين گونه قوانين در داتستان دينيك بسيار بر ميخوريم اين چند فقره كه بر شمرديم از براي نمونه و نمودن راه تحقيق در باره حقوق باستان كافي است.

اماروايات : مجموعه اي كه با اسم روايات مشهور است در دو جلد كتاب بزرگ موجود است. گرد آورنده آنها داراب هر مزد يار و سال انتشار آنها ۱۹۲۲ ميلادي است. اين روايات بزبان فارسي است. رواياتي هم بزبان و خط پهلوي داريم و در موقع ديگر از آنها سخن خواهيم داشت. در اينجا سخن از روايات فارسي است. اين مجموعه در چهار صد و شصت و چهار سال پيش از اين از ايران سر چشمه يافته بديار هند رسيد. در آن روزگار پارسيان

هندوستان از آیین نیاکان خود آنچنان که باید آگاه نبودند. در میان آنان هنوز دانشمندان دین آگاه وجود نداشتند، بر خلاف در آن زمان هنوز گروه انبوهی از پیروان آیین کهن در سراسر ایران زمین میزیستند، موبدان و دستوران دانا داشتند، بزبان پهلوی و اوستا آشنا بودند، در کمال دقت مراسم دینی را اجرا میکردند و علاقه داشتند که دین نیاکانشان آنچنان که بآنان رسیده بجا بماند و این میراث مقدس نگاهداری شود. پارسیان هند که سالها بود از میهن خود آواره شده در میان برهمنان و مسلمانان میزیستند بناچار رفته رفته از بسیاری احکام دینی ایران دور گشتند، اما آنان هم از این پیش آمد روزگار دلتنگ بودند و میخواستند مانند همکیشان ایرانی خود نسبت بآیین دیرین با وفا مانند. این است چاره اندیشیدن که آنچه را کشاکش روزگار از لوح خاطر آنان شسته بود دیگر باره بیاد آورند تا در دیار بیگانه مستهلك نشوند. باین آرزو گاه گاه پارسیان هند در باره مسائل دینی از زرتشتیان ایران پرسشهایی میکردند و در مسئله ای که در آن تردید داشتند یا حکم دینی را در موارد مخصوصی نمیدانستند پیکي بایران فرستاده فتوی و رای دستوران ایران را در خواست میکردند. پرسش و پاسخ در میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران تقریباً سیصد سال دوام داشت. آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی مطابق ۱۴۷۸ میلادی (= ۸۸۳ هجری قمری) و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی مطابق ۱۷۷۳ میلادی (= ۱۱۸۷ هجری قمری) است و بنا بر این از عهد سلطان حسین میرزا از سلاطین گورکانی تیموری تا زمان کریم خان زند. این پرسشها و پاسخها که بروایات نامزد شده بنام پیکي که آنها را از هند بایران آورده و پاسخ گرفته بر میگشت خوانده شده چون روایات نریمان هوشنگ، روایات کاوس کامدین، روایات کاوس ماهیار، روایات بهمن اسفندیار و جز اینها.

نخستین پیکي که از هند بایران آمده نریمان هوشنگ است، روایاتی که با خود بهند آورده مورخ است به خورشیدروز و آبانماه سال ۸۴۷ یزدگردی. نریمان هوشنگ يك سال در یزد ماند و در آنجا از جا مناسب شهریار نامی فارسی آموخت. این روایات را شاپور جا مناسب شهریار بخت آفرین نوشته و خطاب شده به بهرامشاه چنگا شاه که از سران و بزرگان پارسیان نوساری بود. پارسیان در آن روزگاران در شهرهای گجرات از ایالات هند چون نوساری و کمبای Cambây و بروچ Broach و سورت و انکلسر Anklessar میزیستند. هنوز بمبئی اقامتگاه جمعیت عمده پارسیان نبود، بهرامشاه چنگا شاه

که از بزرگان نامی پارسیان بودند، نامه زرتشتیان ایران او را انجمنی و نامخسرو خطاب کرده اند یعنی انجمن آرا و نامبردار. همین کس در سال ۸۸۰ یزدگردی بهمکیشان ایرانی خود نامه نوشت و پاسخ آن را نوشیروان خسرو و مرزبان اسفند یار بهند آوردند. زرتشتیان ایران از نخستین پیک هند و آگاه شدن از گروه همکیشان خویش در آن سر زمین در شگفت ماندند، گویا نمیدانستند که در آنجا دین زردشتی این همه پیروان داشته باشد. زرتشتیان پس از آگاه شدن از حال پارسیان از آنان خواستند که دو تن از موبدان خود را از برای آموختن پهلوی بایران بفرستند زیرا باین زبان کتب دینی نوشته شده و اوستا تفسیر گردیده است. از برای زرتشتیان آن زمان دشوار بود که همه آداب و رسوم و آیین دیرین خود را بتوسط نامه و پیک بهند بفرستند چه از افتادن نامه بدست بیگانگان و تعصب آنان ایمن نبودند در نامه خود نوشتند راه خشکه نزدیکتر است، از قند هار بسیستان کوتاه ترین راه است و در راه سیستان به یزد خطری نیست. پارسیان نیز بنوبه خود در نامه از زرتشتیان درخواست کردند که چند تن از هیربدان را برای آموزانیدن مراسم دینی بهند بفرستند. زرتشتیان در پاسخ نوشتند که نمیتواند کسی را بآن دیار بفرستند زیرا کسانی که پهلوی خوب بدانند بیش از چهار و پنج تن نیستند و وجود اینان در ایران لازم است و همه در کارهای مهم دینی گماشته هستند. غرض از این تفصیل این است که این روایات یافتای دانشمندان و دستوران ایران در کمال دقت نوشته شد و از هر حیث قابل اعتماد است. از بسیاری این روایات بر میآید که احکام دینی با تصویب گروهی بهند فرستاده میشده بسا از یزد بکرمان و از کرمان بجاهائی که زرتشتی نشین بوده فرستاده میشده و رای دستوران بزرگ ایران در آنها مدخلیت داشته آنگاه با اطمینان خاطر بهند گسیل میگشت. امروز روایات یکی از اسناد گرانبهایی است که راجع بمزدیسنا بمارسیده است بسیاری از مسائل دینی سنتی که از روز گاران بسیار کهن از پشت به پشت میگرددیده و در کمال امانت از دهان بدهان میرسیده در این مجموعه گرد آوری شده است. چیزی که هست این احکام بفارسی زیبایی نوشته نشده و در سفر از ایران بهند بشکلی در آمده که با فارسی روان و رایج کنونی فرقی دارد. بسیاری از واژه ها در روایات بخط اوسنائی نوشته شده زیرا بیم آن داشتند که این نوشتهها بدست کسانی افتد که مایه زحمت شوند چون یقین داشتند جز از خودشان ایرانیان دیگر باین خط آشنا نیستند باین وسیله اسرار خود را پوشیده داشتند. اینکه در بسیاری از موارد بخط

اوستا نوشتند نه بخط پهلوی برای این است که میدانستند پارسیان هند باین خط اخیر آشنا نیستند.

در روایات همه گونه مسائل دینی و اخلاقی و تاریخی و داستانی منشور و منظوم دیده می‌شود. در جزء منظومه هاقطعات بسیاری از زراتشت بهرام پژدو یاد گردیده است.

از مطالب آن گذشته يك رشته واژه های قضائی یا Juridique در آن بجا مانده که از برای قوانین قدیم ایران بسیار گرانبهاست. این واژه ها که در ادبیات ما بکار نرفته و در زبان فارسی متروک شده و در فرهنگهای فارسی هم یاد نگردیده از پشت به پشت از پهلوی روزگار ساسانیان بزرشتیان عهد روایت رسیده آنچنان که در درستی آنها هیچ جای شبهه نیست و بسیاری از آنها را میتوان در نوشتههای پهلوی از آنجمله در کتاب ماتیکان هزار داستان که بزودی از آن سخن خواهیم داشت سراغ داد. در طی مطالب روایات بيك رشته قوانین قدیم بر میخوریم. از آنهاست قوانین درازدواج و طلاق و فرزند خواندگی adoption و قوانین در میراث و گواهی و سوگند و جز اینها. از این قوانین بخوبی پیداست که قرنهای پس از تاخت و تاز عربها قوانین باستان همچنان در میان پیروان آیین کهن رواج داشت و این قوانین چنانکه مکرراً در خود روایات یاد شده از سر چشمه اوستا و تفسیر پهلوی آن بویژه تفسیر پهلوی و ندیداد و نوشتههای دینی پهلوی چون شایسته شایسته و بندهش و نیرنگستان و داستان دینیک و دینکرد و جز اینهاست.

در میان قوانین بسیاری که از روایات بدست می‌آید از برای نمونه بدگر چند فقره در باره فرزند خواندگی میگردانیم که درست مطابق است با مندرجات نوشتههای قدیم پهلوی. چون در دین ایران فرزند داشتن بسیار ستوده است و هر کس فرزند نداشته باشد باید فرزندی برگزیند تا در روز پسین در سر پل چینوت (صراط) دستگیر و راهنمای پدر و مادر باشد، این است در همه نوشته های دینی از فرزند خواندگی سخن رفته و در قوانین ایران باستان بقوانینی در این موضوع بر میخوریم از آنجمله در روایات: روایت شاپور بروچی - کسی که بسن چهارده سال و سه ماه رسیده درگذرد، باید از برای او ستر Star (فرزندخوانده) برگزیند. این ستر اگر بسال کوچکتر یا بزرگتر از در گذشته باشد رواست. باز در روایات آمده کسی که فرزند ندارد و خویشان هم ندارد باید کسی را بفرزندی خود بپذیرد از کسی که نزدیکتر باوست؛ از دو برادر که پدر و مادرشان مرده و کسانی هم ندارند، رواست که مرد بی فرزندی یکی از

آن دو برادر را بفرزندی خود برگزیند؛ اگر فرزند خوانده کسی مرد رواست بجای او فرزند خوانده دیگر پذیرفته شود؛ فقط دستور میتواند با مشورت خویشاوندان از برای کسی که در گذشته فرزند برگزیند اگر کسی پسر نداشته باشد اما دختر داشته باشد، در روز پسین از پل چنوت تواند گذشتن و نیاز مند فرزند خوانده نباشد وزن او که شوی دیسگر برگزیند اگر از شوی دومی پسر آورد باید او را پسر خوانده شوی نخستین خود کند. فرزند خواندگی باید از سوی پدر انجام گیرد اگر او نباشد از سوی مادر خویشان نمیتوانند چنین کاری کنند.

بسیاری از قوانین فرزندخواندگی که در روایات دیده میشود مطابق است با آنچه در داتستان دینیگ و در ماتیکان هزار داتستان آمده است از برای اختصار از مقابله آنها خودداری کرده بکتابی میپردازیم که سراسر آن در قوانین ایران باستان است. این کتاب **ماتیکان هزار داتستان** است این نامه بسیار گرانها در قوانین مدنی ساسانیان است چنانکه از نام این کتاب پیداست این نوشته باید دارای هزار ماده احکام باشد ماتیکان بمعنی شرح و فصل است بسیاری از نامه ها و نوشته های دیگر پهلوی که امروزه در دست است با چنین واژه خوانده شده، از آنهاست ماتیکان گجستگ ابالش؛ ماتیکان هفت امشا سپندان؛ ماتیکان ماه فرورتین روچ خوردات ماتیکان سی روچ؛ ماتیکان سی یزدان؛ ماتیکان یوشت فریان. واژه هزار در نام این کتاب بمعنی حقیقی خود گرفته نشده و شماره هزار از آن اراده نگردیده و این کتاب هم دارای هزار حکم و قانون نیست.

در اینجا هزار در استعاره و مجاز بمعنی بسیار فراوان است. هزار در زبانهای باستانی ایران و فارسی در استعاره بهمین معنی است. همچنین است واژه صد. در اوستا هزنگرا گئوش Hazangrâ (gaocha) (هزار گوش) هزنگراستون Hazangrâ Stûna (هزارستون) هزنگراسپ Hazangrâ Aspa (هزار اسب) و جز اینها بسیار دیده میشود. هزار چشان در فارسی، چنانکه در بحر الجواهر آمده درختی است شبیه برز، هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم ساسانی است. بسا پادشاهان ساسانی بسرداران دلیر خود عنوان هزارمرد میدادند. یعنی از زور و نیروی هزار مرد بهره ور، در فارسی رایج کنونی هزار دستان و هزار پا و هزار برک و هزار بار گفتن و هزار بار شنیدن و هزار بار دیدن و هزار سال عمر از برای کسی آرزو کردن، در هیچ يك از این موارد هزار بمعنی حقیقی خود نیست

ماتیکان هزار داتستان با اینکه دارای هزار قانون نیست یکی از

بزرگترین نامه های پهلوی است که از دست حوادث روزگار رهایی یافته به ما رسیده است. بدبختانه بخشی از آغاز و انجام کتاب و مقداری از میان آن از دست رفته است. باز جای سپاس است که از این نامه گرانها با اندازه ای بجا مانده که بتوانیم تصور کنیم نیاکان ما در روزگار ساسانیان با چه قوانینی سر و کار داشتند و از اینرو بپایه تمدن آنان پی ببریم خوشبختانه مقدمه کتاب که در پهلوی پیش گفت باشد بجا مانده و در این پیش گفت نام کتاب که ماتیکان هزار داتستان و نام نویسنده دانشمند آن فرخومرت و هرامان (Farrokho mart i Vahrâmân) (فرخ مرد پسر بهرام) بجا مانده است. برتری این کتاب به بیشتر از نوشته های پهلوی در این است که یادگاری است از روزگار ساسانیان. در اینکه این کتاب در روزگار ساسانیان نوشته شده جای شبهه نیست. تردید در این است که فرخومرت و هرامان همزمان کدام یک از پادشاهان این خاندان بود.

در کتابش از چند تن پادشاهان ساسانی که نام میبرد اینانند: بهرام پسر یزدگرد اول، یزدگرد دوم، فیروز، قباد، خسرو انوشیروان، هرمزد چهارم، خسرو پرویز پسر هرمزد. پس از خسرو پرویز دیگر نیامی از پادشاهان این خاندان دیده نشده و نام هیچیک از مردان تاریخی در آن باد نگردیده آنچنان که میتوان گفت ماتیکان هزار داتستان در روزگار خسرو پرویز نوشته شده است.

در ماتیکان هزار داتستان همه قسم قانون مندرج است: زناشویی، ارث، طلاق، داد و ستد، حق مالکیت، فرزند خواندگی adoption، خرید و فروش، دزدی، قتل، سزا و جز اینها. البته این مقاله گنجایش آن را ندارد که از این مسائل گفتگو شود چیزی که در اینجا بطور اختصار میتوان گفت این است که از این قوانین بخوبی میتوان بپایه تمدن ایرانیان پی برد و با مقایسه با قوانین دولت روم همان زمان دانست که اخلاق پاک اساس قوانین ما بوده و در بسیاری از موارد با قوانین کشور های متمدن کنونی سازش دارد. دیگر چیزی که در ماتیکان هزار داتستان قابل توجه است این است که نویسنده این نامه در طی سخن از قوانین و در موارد مشکل رأی گروهی از داد و رات و حقوق داناها و قانون شناسان و پیشوایان و دانشمندان زمان خود را یاد کرده است. نام پنجاه و نه تن از اینگونه مردمان در این نامه بجا مانده و نام نه کتاب هم که طرف مراجعه نویسنده بوده ضبط گردیده است و این بخوبی می رساند که ایران بر خلاف عقیده برخی هرزه گویان دارای همه چیز بوده اما

حوادث روزگار یا تاخت و تاز تازیان و یورش مغولها نگذاشت که از آثار کتبی دوران گذشته چیزی بماند اگر از علوم و فنون دیگر زمان ساسانیان کتبی بماند میرسید، میدیدیم که دامنه علوم مانند حقوق آن دوران وسعتی داشت. دیگر از مزایای ماتیگان هزار دستان این است که يك دسته واژه‌های قضائی در آن جمع است اگر روزی بنویشتن تاریخ حقوق ایران باستان کامیاب شویم میتوان این واژه‌ها را بکار برد و میتوانیم از اصطلاحات و لغات بیگانه که در امور قضائی ما بکار میرود بی نیاز شویم.

نباید پنداشت که واژه‌های پهلوی تناسبی با زبان فارسی ندارد، بر خلاف، زبانی که ما امروز بآن گویا هستیم دنباله همان زبانی است که در عهد تألیف ماتیگان هزار دستان نیاکان ما بآن گویا بودند چیزی که هست باید بدانیم چگونه يك واژه پهلوی را در امور قضائی میتوان بهیئت واژه فارسی در آورد. هزارها لغتی که از پهلوی اندك تغییری یافته فارسی شده، قاعده بدست ما میدهد که چگونه لغاتی را که در زبان کنونی نداریم از پهلوی گرفته، قانون کلی تحول زبان را در باره آنها اجرا کرده فارسی درست بسازیم.

سخن‌ان گزافه

سنت در هنر بمنزله کتاب الفباست، اما جز این ارزشی ندارد

☆☆☆☆

بهمان شدتی که بقال بکاسبی ذوق دارد هنرمند از معامله بیزار است

« بالزاک »

☆☆☆☆

پیران و کهن فکران همیشه اندیشه هائی را که در خور پیشقدمان

آینده است نتیجه بدبینی می‌شمارند « اسوالد اشپینگلر »

پریز نال خانری

نغمه گمشده

این نغمه سرا کیست ؟ بگو تا نسراید
 بر این دل غمدیده دگر غم نگراید
 مدح سرت و در دست کز آواز وی امشب
 نیشم بزند بر دل و جانم بگرزاید
 این نغمه من بود و من گم شده دیر است
 چشمم بر هوش دوخته ، باشد که در آید
 نالنده و رنجور شتابد ز ره اینک
 در تیرگی شب سوی من ره بگرشاید
 کی بود و کجا بود ؟ من و سرخوشی و شب...
 —حالی که در یفا! نفسی بیش نباید —
 ایشان بر بودند مگر این گهر از من ؟
 نی نی که گمان بد بر دوست نشاید
 این نغمه من بود که هرگز نسرودم
 وین مرغ رمیده بقیس باز نیاید

یگانگی و دو گانگی

در

مزدیسنا (۱)

خدای زرتشت در اوستا **اهور مزدا** Ahura Mazda

اهور مزدا

نامیده میشود - در سنک نبشته های پادشاهان هخامنشی

اورمز داه Aurmazdah خوانده شده - این واژه در ادبیات پارسی هر مزدا (بفتح میم) و هر مزدا (بضم میم) و اورمزدا و هر و مزدا و هر مز آمده است - در فرهنگهای پارسی علاوه بر آنکه این واژه ها را بمعنی خدا ضبط کرده اند، آنها را مرادف با واژه برجیس و زاوش (بمعنی ستاره مشتری) گرفته اند. گویندگان متقدم ما اورمزدا را بهمین معنی استعمال کرده اند:

ابو شکور بلخی گوید:

فروترز کیوان ترا اورمزدا برخشانی لاله اندر فرزد

سعید طائی گوید:

امتعۀ اوزد را پس ازین دور مشتری در همه جهان بنماند

وجه تسمیه ستاره مشتری بهرمزدا درست معلوم نیست چه بین اهورا مزدا و ایرانیان (که خدای ماوراء طبیعی است) و زوس Zeus (۲) یونانیان و ژوپیتتر Jupiter رومیان (خداوندان طبیعت) اساساً رابطه ای موجود نیست. • اما وجوه ذیل را میتوان علت این وجه تشابه و تسمیه قرار داد:

(۱) این مقاله قسمتی است از بخش چهارم کتاب (مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی) که آقای دکتر محمد معین بعنوان پایان نامه دوره دکتری ادبیات فارسی نوشته و بدانشکده ادبیات تقدیم کرده اند و بادرجه عالی پذیرفته شده است .

(۲) از همان ریشه (زاوش) پارسی است .

۱ - اهورمزدا در نزد ایرانیان خدای اعظم و در رأس همه ایزدان قرارداد و مشتری نیز از بزرگترین سیارات بشمار میرود.

۲ - تأثیر عقیده یونانیان و رومیان در مورد زوس و ژوپتر، در نتیجه اختلاط یونانیان با ایرانیان و نفوذ عقیده آنان در ایران باعث اطلاق اورمزد بمشتری گردیده است چه اهورا در نزد ایرانیان پیش از زرتشت و آسورا در نزد هندوان بوارونا Varuna خدای آسمان اطلاق شده (۱) و چون زوس و ژوپتر (مشتری) نیز خدای آسمانست، این اطلاق روا گردیده است.

واژه هر مزد مشتقات آن در پارسی که در نظم و نثر غالباً بمعنی خدا آمده است پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمده - نخستین بار بصورت دو کلمه آریائی بمعانی مختلف، توسط پیامبر ایران زرتشت، اسم خدای یگانه ایرانیان گردید و پس از چندین قرن از زبان ویژه اوستائی داخل زبان فرس قدیم یعنی زبان دوره هخامنشی شد، پس از آن بزبان پهلوی منتقل و از آنجا وارد زبان پارسی گردید.

از ترکیب این دو واژه خود قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله آن پیداست - قرنهای لازم بود که کلمه اوستائی ترکیبی مخصوص بخود گیرد تا از سال ۵۲۰ ق. م. ببعد همواره بشکل معین (اورمزداه) زینت بخش سنک نبشته های هخامنشی گردیده باشد، چه در گاتها که کهن ترین بخش اوستاست، واژه مزبور دارای ترکیب فرس قدیم نیست. بسا اهورا و مزدا جدا از یکدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنای ۲۸، قطعه ۱ مزدا بتنهایی بجای خدا آمده است - در قطعه ۷ همین یسنا اهور نیز به تنهایی استعمال شده.

باز در همین یسنا قطعه ۴ نخست اهور و پس از فاصله چندین واژه دیگر مزدا آمده است - و در قطعه ششم برعکس، اول مزدا و پس از چندین کلمه اهور دیده میشود - در قطعه دوم مزدا اهور استعمال شده و بهمینطور در سراسر گاتها، در هر جا که این دو کلمه باهم آمده مزدا مقدم بر اهور است چنانکه در قطعه ۱۱ یسنای ۲۸، زرتشت گوید:

«مزدا اهور از خرد خویش تعلیم ده ۰۰۰۰» - برعکس گاتها،

در دیگر اجزای اوستا (۱) همواره ایندو کلمه با هم آمده و اهورا مقدم بر مزداست مگر بطور استثناء بتقلید گاتها (رجوع شود بفروردین یشت فقره ۱۴۶ - زامیادیشث فقره ۹۲ - و ندیدادفر گرد ۱۹ فقره ۳۴ که در آنها مزدا اهورا آمده) - همچنین در همه سنك نبشته های هخامنشی اهورا مقدم بر مزدا و بدان پیوسته است مگر استثناء در سنك نبشته ای از خشایارشا در فارس که اهورا مزدا جدا شده بصورت اورهیا مزدا هیا Aurahia Mazdâhia دیده میشود *

اهورا Ahura در اوستا و اسور Asura در ودای (۲)

اشتقاق

نرهمنان ، هر دو از ریشه اسو asu سانسکریت

اهورا مزدا

و اهو ahu اوستا آمده بمعنی مولی و سرور (۳) -

در نزد هندوان اسور غالباً از خدایان بزرگ بشمار رفته و در ودا عنوان و لقب وارونا Varuna گردیده است (۴) - این عنوان در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار بانسان داده شده ولی در اوستا کلمه اهورا به معنی بزرگ و سرور از برای ایزدان مانند مهر و آپم نیات آمده است (۵) و نیز همین واژه در گاتها و دیگر جزوه های اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال شده (۶) در پهلوی آنرا « خوتای » Xûtaia ترجمه کرده اند (۷) - مزدا در اوستا ، یسنای ۴۰ (هفت ها) فقره ۱ بمعنی حافظه آمده - در خود گاتها یسنای ۴۵ فقره ۱ بمعنی بخاطر سپردن و بیاد داشتن است - این واژه در سانسکریت مدس Médas بمعنی دانش و هوش است - بنابراین درهنگامیکه با اهورا استعمال

(۱) که از حیث قدمت پس از گاتها قرار دارند

(۲) کتاب مقدس هندوان

(۳) رك : زند اوستای دارمستترج ۱ ص ۲۰ - ۲۱

(۴) در بخش اول رساله از آن بحث شده

(۵) رك : مقدمه های XIX از ج ۱ از کتاب زند اوستا - و

Dyaus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras- s : 84-87.

Von Brandke.

(۶) رك : مهریشت فقره های ۲۵ و ۶۹ - یسنای ۲ ، فقره ۵

(۷) زند اوستا ج ۱ ص ۲۰ - ۲۱

شود از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده میکنند (۱) در پهلوی نیز آنرا « داناک » dānāk ترجمه کرده اند (۲)

باز کر نکات فوق نیک پیدا است که اهور مزدا بمعنی سرور داناست (۳) اهور مزدا از طرف زرتشت نام خدای یگانه ایرانیان گردیده و بگروه خدایان آریائی (دیوان) که هنوز در هندوستان دارای مقام الوهیت بودند داغ بطلان زده دیو را که پیش از زرتشت در میان آریائیان بمعنی خدا بود بمعنی غول و گمراه کننده خواند - از آن پس در ایران زمین خدا پرست را « مزد یسنا » و مشرک و پیرو دین باطل را « دیویسنا » نامیدند (۴)

اهور مزدا خدای متعال مزدیسناست، مهین فرشتگان

« امشاسپندان » و یزتان (۵) مخلوق او هستند.

خاصه

اهور مزدا

او خالق اعلی: دادار dâtar و dadvaö (۶)

میباشد - او عین قدرت و دانش است - همین دو صفت نام او « اهور + مزدا » را تشکیل داده (۷) - اهور مزدا سرچشمه خیر است، منشاء اشا asha میباشد - بالا ترین اشاون ashavan اوست اشا و اشاون دو اصطلاحند که تقریباً غیر قابل ترجمه بنظر میرسند، زیرا متضمن افکار و مفاهیم بسیارند: اشا « arta » (۸) یعنی خیر، تقوی « بهر دو معنی اخلاقی و مذهبی » و دین راستین و سعادت کامل که در بهشت توسط اشا بدست میاید. اشاون بمعنی موجود اشا استعمال شده و از آن مومن کامل، متدین بدین راستین و بهشتی

« ۱ » رك: کلمه Mazdâh در :

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae.

« ۲ » زنداوستا ج ۱ ص ۲۰ - ۲۱

« ۳ » اهور مزدا را خاورشناسان بمعانی متعدد گرفته اند: سرچشمه

حیات « سر هانری راولنسن در فرهنگ فارس » - بسیار دانای سرمدی
Brockhaus Vand - Sade p : 347 « دانای زنده » Haug

Essayp, 83: رك: سیر تمدن ج ۱ ص ۲۹۶

« ۴ » یشتهای ج ۱ ص ۲۸

« ۵ » دارمستتر آنان را خدای فرعی Les divieités secondaires

مینامد: ج ۱ زنداوستا ص ۲۰

« ۶ » از ریشه دا dâ بمعنی آفریدن - دادن - دادار یعنی آفریننده

« ۷ » زنداوستا ج ۱ ص ۲۰ - ۲۳

« ۸ » که هر دو از یک ریشه مشتقند

« از بهشت بر خور دار » اراده شده - بجای این دو واژه اکنون « تقدس » و « مقدس » مورد قبول شده است - اشو (۱) که در فرهنگهای پارسی آنرا بمعنی « بهشتی » در مقابل دوزخی (۲) گرفته اند (۳) از همین ریشه است - بهترین توصیفی که از اهورمزد شده در آیه ایست از وندیداد ، فرگرد ، ۱۱ فقره ۱ ، که خلاصه اوصاف فوق است :

اهورمزد، ماینیو سپنیشتا، داتر گائاثانام استوا ائیتینام اشائوم (۴)

یعنی : خدای دانا مینوی پاکتر ، آفریدگار جهان مادی ، مقدس در اوستا انگره مئینیو Angra Mainyâva آمده - جزء اول **اهریمن** بمعنی بد و خبیث است و جزء دوم همانست که در پارسی مینو و منش گوئیم (۳) این کلمه مجموعاً یعنی خرد جیث و پلید و آن در پهلوی اهریمن Ahriman و هوز وارش آن Gannamaiuk و در پارسی بصور ذیل استعمال شده است :

اهریمن : بدین دلیل همی مانوی درست کند - که خیر هست زیزدان و شر ز اهریمن ؟
اهرمین : روز در چشم من چو اهرمین است بند بر پای من چو تعبانی است
« مسعود سعد »

اهرامین : ای ستمگر فلک ای خواهر اهرامین می ندانم که چه افتاده ترا با من
« ناصر خسرو »

آهرمین : خجسته پی و نام او زر دهشت - که آهرمین بد کنش را بکشت
« دقیقی »

اهرن : زیبا تر از پرست بیزم اندرون ولیک - در رزمگاه بازندانی ز اهرنش
« سوزنی »

و نیز اهریم ، آهرن ، آهریمن ، آهرامین ، آهریم و هریمن در فرهنگهای پارسی (۵) آمده است . منشاء کلیه بدیها و زشتیها اوست - هر چه در عالم پلیدی ، بدی ، تاریکی ، جهل و ستم است ازین مبداء شر صادر شده است
بقیه دارد

« ۱ » بفتح اول و ضم ثانی

« ۲ » که در پهلوی و پا زند « دروند » آمده

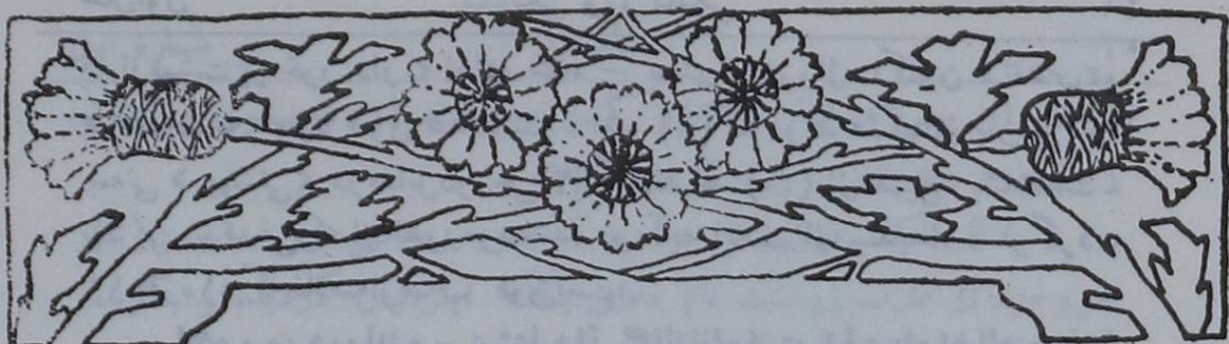
« ۳ » برهان قاطع

۴ Ahura Mazda و mainyu Spēnishta, dātar gaēthanām astvaitinām, ashâum.

« ۵ » مینو که در فرهنگهای پارسی بمعنی بهشت آمده در حقیقت

معنی جهان معنی و عالم معنویست

« ۶ » برهان - انجمن - جهانگیری - غیاث - فرهنگ شاهنامه



رضا جرجانی

هو مینقی

زد و خورد حواس و غریزه های مختلف دائم در درون بشر غوغا و انقلابی بر پا میکند . این آشوب اگر نتیجه تصادم عناصر زور مندی باشد قوه خلاق پدید میآورد که منشاء تمام شاهکارهای جاویدان است و تا ابد هر وقت فرد مستعدی با این آثار رو برو شود عواطفی که موجد آنها بوده یا نظایر آنها کم و بیش در ضمیر او بهیجان میآیند .

تمام هنر های زیبا زائیده این انقلابند . بحث در این موضوع که زیبایی چیست کار آسانی نیست . ولی از آنچه تا امروز در باره آن گفته شده است میتوان دریافت که زیبایی تنها آن چیزی نیست که مطبوع باشد و چشم یا گوش را خوش آید . دلپذیر بودن بمعنی معمولی لازمه سستی و انبساط است و بنابر این خوشی حاصل نمیشود مگر با ساختن نو و تازه برای تسکین تمایلات شهوانی . در صورتیکه تحقیق بعضی از دانشمندان در کیفیات روح بشر نشان داده است که در تحزیب و تجزیه و فنا نیز لذتی است که در ساختن بوجود آوردن نیست .

با این وصف به تبع یکی از فیلسوفان معروف (فردریک نیچه) میتوانیم از خود پرسیم که آیا بد بینی ممکن است موجد و مبدع نیز باشد و یا تنها مخرب و نابود کننده است ؟ آیا حتماً بد بینی علامت انحطاط و سیر بقهقرا و فنای قوای غریزی خسته و ضعیف است ؟ .. و یا بد بینی ممکن است ناشی از سرشاری قدرت باشد که در اینحال بشر به شقاوت و بیرحمی متمایل میشود و از کثرت سلامت و فرح و بسیاری قوای حیاتی در برابر عالم وجود مشکوک و یران میماند

یک شاهکار صنعتی نباید فقط خوشی و عادت به تن پروری و لذتهای

کوچک زندگانی را برساند و از آنها سرچشمه گرفته باشد.

نهایت بدبختی و شومی سرنوشت بشر ممکن است آنقدر زیبا و لسی زیبای غم انگیز و زیبای دردناک باشد که آنچه تا بحال در زیبایی با قضاوت کوتاه نظران ساخته شده در برابر آن به پر کاهی نیرزد.

زیبای طرب انگیز غالب اوقات زیبای پرخوران و تن پروران و زیبای کسانیت که بچیز کم راضی هستند. زیبای غم انگیز و زیبای مخرب زیبای کسانی است که در هر آن در دل آنها دنیائی ایجاد میشود و دنیای دیگری که بعد میآید آنرا نابود میسازد. این زیبایی ناشی از جنبش پیایی و لاینقطع کلیه قوای بشری است.

میان هنرهای زیبا تنها هنری که مفهوم تمام زیبایی ها را میتواند برساند موسیقی است. بعضی تصور میکنند که زیبایی این هنر باید مولد طرب و اندوه و جزئیات زندگانی روزانه باشد ولی نابغه‌هایی که در این عالم زیبا پیدا شدند همانندند که خوشی و لذت هم مراتب مختلف دارد و ممکن است از نهایت پستی به منتهای بلندی برسد و تنها موجد و ناقل آن صدا (بمعنی اعم) است. با این کیفیت صداها بمنزله الف بای خاصی شدند که از ترکیب آنها کلمات و جمله های موسیقی پدیدار گردید.

برای اینکه بمقصد خود نزدیکتر شویم دو تعریف از تعریفهای را که برای موسیقی قائل شده اند با هم مقایسه میکنیم

تعریف اول - موسیقی هنر تنظیم اصوات است بدانسان که بگوش شنونده خوش آیند باشد.

این تعریف تا اواخر قرن هیجدهم میلادی طرفدارانی داشته ولی یا تحولاتیکه در این قرن و در قرن بیستم در هنر موسیقی پیدا شده امروز بکلی متروک گردیده است زیرا اولاً خوش آیند بودن یا نا مطبوع بودن آهنگی نسبت بنوع اشخاص فرق میکند. ثانیاً ممکن است سازنده از ترکیب الحان واصواتی که تا بحال آنها را نا مطبوع میگفتند و گنجاندن آنها در يك قطعه موسیقی منظور خاصی داشته باشد زیرا همانطور که با کلمات افکار مختلف بیان میشود با نواهای موسیقی نیز نمایاندن حالات خشم و یأس و امید و اندوه و شادی و امثال آنها امکان پذیرست و حتی تحولات طبیعت را با صدا میتوان تقلید کرد و بعلاوه موسیقی حالاتی را در شنونده حساس ایجاد میکند که اساساً قابل توصیف نیست.

گی دوپور تالس یکی از نویسندگان فرانسه زبان که چندی قبل در کشور سوئیس زندگانی را بدرود گفت در کتاب شرح حال برلیوز سازنده معروف فرانسوی مینویسد « در شهر بوداپست پذیرائی شایانی از برلیوز شد ... روزی پس از تمام شدن کنسرت موقع نواختن مارش ملی مجار هنگام شنیدن صدای شیپور ارکستر لرزه باندام مستهین افتاد . بعد از تمام شدن قسمت آهسته این آهنگ که در خلال آن صدای طبل بزرگ غرش توپهای انقلاب مجارستان را بخوبی میرساند هیجان غریبی بین شنوندگان پیدا شد . برلیوز دریاداشتهایش مینویسد : آتش خشم شنوندگان شعله ور گردیده بود، فریاد آنان بگوش من میرسید، ابتدا تصور کردم که از هدایت ارکستر باید خود داری کنه ولی پس از تمام شدن مارش سه مرتبه دیگر مردم تقاضای شنیدن آنرا کردند و بعد گرد من جمع شده با اینکه زبان فرانسه نمیدانستند با کلمات مقطع از من سپاسگذاری کردند و حتی بعضی خود را بگردن من انداخته و با مشت بسینه خود کوفته میگفتند جای تو در قلب ما است ... ما معنی صدای توپ را در ارکستر فهمیدیم » با گنجاندن تقلید صدای توپ در یک مارش ملی انقلابی برلیوز موسیقی دان فرانسوی غضب مجارها را بر علیه دشمن بجوش آورده و مناظر انقلاب را در مخیله آنها مجسم ساخته است .

سازندگان معروف صدای کار کردن ماشین های بخار در کارخانجات و غرش رعد و ریزش باران و وزش باد در جنگل و امثال این اصوات را در قطعات موسیقی گنجانده اند و با موسیقی سمفنی که بوسیله عده زیادی نوازنده اجرا میشود احساسات ناشی از تظاهرات مادی زندگانی را در آنها ایجاد میکنند و خود ماده را در نظر آنان مجسم میسازند .

بقیه دارد



ادبیات جنگ

الن سیگر^۱ شاعر جوان امریکائی در ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ در نیویورک بدنیا آمد. تحصیلات دبیرستانی خود را در امریکا پایان رسانید و سفری بفرانسه رفت و مفتون زیباییها و هنرهای آن کشور بزرگ گردید. چون جنگ جهانگیر گذشته پیش آمد الن سیگر که بفرانسه علاقه شدیدی داشت بافواج داوطلبان یگانه پیوست و برای دفاع از آزادی و هنر بجنگ رفت. دلیرانه جنگید و در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۶ در دشت سم «۲» بخون غلطید. از آثار او نامه‌هایی است که از میدان جنگ بخویشان و دوستانش نوشته و اشعاری که در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ زیر آتش گلوله و توپ سروده است. قطعه‌ای که اینجا ترجمه شده از شاهکارهای اوست و در اغلب منتخباتی که از ادبیات انگلیسی فراهم آمده ثبت است:

با مرگ وعده ای دارم

با مرگ وعده دیداری داده‌ام ،
در پس سنگری که بر سر آن کشمکش است ،
هنگامیکه بهار با سایه‌های زمزمه خوان باز گردد ،
و گل‌های سیب‌درهوا پرواز کنند ،
آنگاه که بهار روزهای زیبای نیلگون را باز آورد ،
با مرگ وعده دیداری داده‌ام .

شاید مرگ دست مرا بگیرد ،
و بسرزمین تاریک خویش رهبری کند ،

۱) Allan Seeger

۲) Somme

و دیده مرا بر بندد و نفس مرا ببرد ...
 شاید هم بار دیگر از او بگذرم .
 با مرگ وعده دیداری داده ام .
 میعاد نشیب پر شکاف تپه ویرانی است ،
 دیدار بروزیست که بهار بگشت امساله خود بیاید ،
 و نخستین گل‌های چمن بشکفند .

خدا میداند که پشت بر بالش نهادن ،
 میان کرک و ابریشم خوشبو خفتن ،
 و آنجا که عشق چون خواب شیرینی جلوه میکند ،
 همنفس یار بودن چقدر خوشترست !
 آنجاست که بیداری آرام بخش و عزیزست ؛
 اما من با مرگ وعده دیداری داده ام .
 میعاد نیم شبی است در شهری که شعله ورست ،
 وقتی که بهار امسال بسوی شمال رخت بر بندد .
 من بر سر قول خویش استوارم .
 هرگز ، هرگز از این میعاد رو بر نمی‌تابم !

گوناگون

در کشور مكزيك گل عجیبی است که بومیان آنرا «آبی سفید سرخ»
 مینامند و ممکن است در باغ بجای ساعت از آن استفاده کرد . این گل روزی
 چند بار تغییر رنگ میدهد : پیش از سپیده دم رنگ آن بکلی سفید است و با
 دمیدن صبح رنگ گلی بخود میگیرد ؛ بهنگام نیمروز رنگش سرخ شفاف میشود
 بعد رفته رفته مایل به بنفش میگردد و در ساعت شش عصر بنفش خیلی سیر
 میشود ؛ در مدت شب دوباره رنگ سفید بخود میگیرد . بوی خوش «آبی سفید
 سرخ» فقط در مدت یکساعت که رنگ آن سرخ است متصاعد میشود .

فلسفه

دکتر محسن هشترو دی

استاد دانشگاه

قوانین طبیعی و قوانین وضعی

در زندگی روزانه دائماً با یک سلسله حوادث و آثار مواجه میشویم که تقریباً یکنواخت و همیشه با وضعی خاص بروز میکند. اگر کیفیت بروز این آثار در نتیجه مذاقه و تجربه های مکرر بر ما معلوم باشد با حدوث اولین شرائط یک اثر میتوان بروز آنرا پیش بینی کرد. معرفت باحوال این آثار بمنظور پیش بینی آنها هنگامی علم نامیده میشود که قانون بروز آثار را دریافته باشیم. پس در حقیقت قانون، چگونگی بستگی علت و معلول در یک اثر است و از این مقدمه معلوم میشود که کلیت و شمول قانون آنرا از دستورها و فرمولها ممتاز میکند.

با نظری دقیق تر میتوان دریافت که ناچار در هر قانون تصور یک مقایسه و اندازه گیری در کار میآید چه ملاحظه اینکه هر اثری معلول علت معین و مناسبی است هنوز چگونگی بستگی علت و معلول را روشن نمیکند و برای تکمیل معرفت باید دانست که شدت و ضعف تأثیر علت در بروز معلول چگونه موجب تغییر میگردد. این بحث و تحقیق است که موجب کشف و وضع قانون میشود. برای روشن کردن مطلب بدو مثال ساده از فیزیک قناعت می کنیم:

بموجب تجربه مشاهده میشود که هرچه گازی را در ظرف حاوی آن متراکم کنیم کاهش حجم آن لازم افزایش فشار آن میباشد. این تجربه معلوم میکند که بین تغییرات حجم و فشار یک گاز رابطه التزامی وجود دارد. ذکر این اصل فقط بستگی تغییرات حجم و فشار را بیان کرده کیفیت آن را معلوم نمیکند. پس بیان اینکه کاهش حجم هر گاز لازم افزایش فشار آن است قانون نمیشود.

اگر بامدافه و تعمق در تجربیات مکرر راجع بگاز معلوم کنیم که افزایش حجم گاز به نسبت معینی فشار آنرا بهمان نسبت تنزل میدهد چگونگی بستگی تغییرات حجم و فشار را تعیین و بنابراین بیان «قانون» پرداخته‌ایم. از این مقدمه معلوم و روشن میشود که بنیان علم بدون قانون سست و متزلزل است. گوئی که ذکر کلمه علم متضمن معرفت و آگاهی بقانون یا قوانین معین و ثابت میباشد با اینهمه همواره درهمه جا به عبارت «قوانین علمی» برخورد می‌شود و بظاهر چنین مینماید که ذکر این کلام حشو زائد است.

مفهوم کلیت و شمولی که در قانون ذکر شد در بعضی امور و آثار دیگر نیز ملاحظه میشود مثلاً در توافق قرار دادی که بین چند نفر دائر بامری معلوم میشود تجاوز از مقررات آن برای افراد جائز نیست و ظاهراً یک شمول و کلیت خاصی بر این توافق قراردادی مفهوم قانون عطا میکند و همین امر باعث میشود که در مقابل قوانین مطلق یا قوانین علمی یک دسته قوانین دیگری با اسم قوانین وضعی ایجاد گردد.

در این جا ذکر این نکته بيمورد نیست که در تصور قانون طبیعی یا علمی تصور ایجاب به مفهوم جبر Determinisme موجود است که افراد مشمول قانون را خواه ناخواه به تبعیت از آن مجبور میکند و اگر استثنائی از شمول قانون مشاهده شود در نتیجه قانون طبیعی دیگری که در آن مورد خاص حاکم است حاصل میشود و حال آنکه در شمول قوانین وضعی این جبر وجود ندارد و بهمین نظر برای تکمیل شمول این قبیل قوانین وضع کیفر و پاداش و حق و وظیفه در کار می‌آید. بعبارت دیگر قوانین علمی از مشاهده و مطالعه آثار و امور بدست می‌آید و قوانین وضعی برای اداره عمل Action وضع میشود. قوانین اخلاقی که برغم بعضی از فلاسفه مانند قوانین علمی مثبت و تحقیقی میباشد از نوع قوانین وضعی بشمار میرود و مفهوم حق و وظیفه مبنای اساسی آنهاست و حذف این دو کلمه از کتاب اخلاق تمام احکام آنرا بی‌معنی و غیر مفهوم میکند.

قوانین علمی با احکام اخباری و قوانین اخلاقی با احکام انشائی ادا میشود. گرچه میتوان قوانین علمی را بصورت احکام انشائی نیز ادا نمود (بمنظور تصرف در ماده یا عمل Action) اما ادای قوانین اخلاقی با احکام اخباری میسر نیست (بدین معنی که برای اینکار مجبوریم مفهوم جدیدی را

که در حکم قانون باضمار و تقدیر بکار رفته است آشکار کنیم مثلاً قانون علمی مذکور را که تغییرات فشار و حجم يك گاز عکس یکدیگرند ممکن است بمنظور تصرف در ماده بصورت انشائی چنین بیان کرد: برای اینکه حجم گاز دو برابر شود باید فشار آنرا نصف کرد - اما حکم اخلاقی «هر پسر باید پدر را احترام کند» که انشائی است برای تبدیل بصورت اخباری «احترام پدر بر پسر واجب است» یا «احترام پدر وظیفه پسر است» محتاج مفهوم وجوب و تکلیف است) یعنی در حقیقت صورت اصلی احکام علمی اخباری و صورت کلی احکام اخلاقی همواره انشائی است.

سیر تکاملی که در علوم مشاهده میشود و میتوان گفت خاصه طبیعی آنهاست احکام قوانین را گاهی تبدیل و بطور کلی تکمیل میکند و چون قوانین علمی در هر مورد بیک مابه ازاء خارجی مستند است نباید پنداشت که در ساختمان قانون تبدیلی حاصل میشود چه این ساختمان مستقیماً بر امر تجربی و مابه ازاء خارجی بنیان میگردد بلکه اگر تبدیل و یا تکمیلی در حکم قانون رخ دهد در نتیجه تغییر نظر و نگاهی است که در این امر مورد تجربه پیدا شده است. عبارت دیگر طرح اجمالی Schème که در امر مورد تجربه در نظر آزمایش کننده پیدا میشود مورد تغییر و تبدیل است. همچنانکه بنای عمارتی با هر وسیله و اسبابی بعمل آید ناگزیر روی پی ساخته شده و با مصالح ساختمانی برپا میشود قوانین علمی هم بموجب هر طرح اجمالی که بنا شود با نتایج مستقیم تجربه ساخته میشود تکامل علمی در تبدیل و تغییر طرح علمی حاصل میشود شرائط تجربه صحت و دقت آنرا تعیین میکنند و با تکمیل آلات و ادوات میتوان تجربه را کاملتر و صحیح تر انجام داد اما تکامل علمی فقط در نتیجه تکمیل ادوات و افزایش صحت تجربه حاصل نمیشود بلکه تبدیل طرح علمی یعنی سیر صعودی فکر و اندیشه مسبب واقعی آن است

اساساً در تاریخ فکر بشر تصادم و برخورد افکار بسیر صعودی اندیشه‌ها بیشتر کمک کرده و با جهشی تند افکار را جلورانده است. دورهای کپرنیک و گالیله و نیوتن و انشتین ادوار بارز تبدیل و تحول افکار میباشد و هر يك در تاریخ فکر بشر مقام شامخی احراز میکند.

قوانین وضعی در شمول و کلیت با قوانین علمی انباز و شریک است و

همچنانکه ذکر شد برای تکمیل شمول آن بوضع کیفر و پاداش و حق و وظیفه نیاز است پس هرچه حس این احتیاج شدیدتر باشد نفس قانون بارز تر و بیشتر است.

از این مقدمه معلوم میشود که وضع قوانین بصورت دلخواه و خودکامی میسر نیست و بهمین نظر یاسای چنگیزی یا قوانین معمول قرون وسطی امروزه مورد عمل قرار نمیگیرد. حتی عرض و طول جغرافیائی متون قوانین را تغییر میدهد. قوانین وضعی بر حسب زمان و مکان تغییر میکند اما باینهه کلیتی در آنها مندرج است که سیر زمان و نقل مکان را در آن دستی نیست و برور دهور در معرض تبدیل و تحول قرار نمیگیرد. در این گفتگوی مختصر که اکنون دست داده است غرض دریافتن کلیتی است که در قوانین وضعی وجود دارد و این مطلب محتاج بایراد مقدمه مختصری است در نحوه و کیفیت شمول قوانین بر آثار مختلف مورد تجربه. صادق بودن قانون بر امری تجربی هیچوقت با مطابقه کامل امکان پذیر نیست و دوعلت اصلی موجب این عدم تطابق میگردد یکی محدود بودن حساسیت حواس خمسہ آدمی است. قدرت تمایز حواس در امور مشابه از حد معینی تجاوز نمیکند و مثلاً در حساسترین و دقیقترین چشمها قدرت تمیز به رؤیت طول يك میلیمتر در فاصله يك کیلومتر موفق نمیگردد و عملاً دو نقطه را که بفاصله يك میلیمتر ازهم قرار دارند منطبق می بینند. گرچه آلات و ادوات تجربی بر قدرت تمیز حواس کمک میکنند ولی روشن است که بهر حال چون آخرین قیاس و استنتاج بایستی با کمک یکی از حواس صورت گیرد قدرت تمیز حواس مذکور در صحت و دقت تجربه و بالنتیجه در مطابقت و موافقت قانون مؤثر خواهد بود. علت دیگر در پیوستگی و بستگی آثار و امور با یکدیگر میباشد بقسمی که يك امر معلوم و مشخص که کشف و وضع قانون آن مورد نظر است بتهائی حصول پذیر نمیشد و طبیعتاً با يك سلسله آثار و حوادث دیگر همزمان بوده و با آنها در وقوع اشتراك دارد.

اگر از علت هائی که باعث بروز این آثار میشود بعضی بر مامجهول باشند قانونی که برای امر منظور از تجربه حاصل میشود تام نخواهد بود (امروزه در نتیجه تحقیقات علمی باصلی موسوم به اصل عدم تعیین Principe de l'indétermination قائل شده اند که بموجب آن دقت و حساسیت

اندازه گیری در یکی از عوامل مورد تجربه بزیان حساسیت اندازه گیری عوامل دیگر صورت میگیرد. در نتیجه دقت و صحت در یک امر تجربی نسبی میباشد امانه نسبت به حساسیت آلات و ادوات یا حساسیت قوای ظاهری انسانی بلکه این نسبت از طبیعت اشیاء و آثار مورد تجربه ناشی میشود.*

بدین دلیل برای اینکه امری تجربی در حق واقع بتواند مورد مطالعه و تحقیق واقع شود باید آنرا به ترتیبی که در سلسله آثار همزمان خود قرار گرفته است مورد مطالعه قرار داد و در حقیقت تحلیل امر تجربی را با ترکیب Synthèse در نظر گرفت تا بیشتر و بهتر بتوان به کیفیت بروز اثر و کشف قانون آن پی برد (در مقالات آینده این موضوع که اصل کلی علمی را تشکیل میدهد مورد بحث خواهند شد)*.

در آثار تجربی که بیان رابطه علیت در آنها میسر نباشد معمولاً برای توجیه و تعلیل امور بعامل نامعینی با اسم اتفاق متوسل میشوند که بطور مبهمی از علل بروز آثار حکایت میکند.

حساب احتمالات که بتحقیق این قبیل آثار قاعده و اصول می بخشد کم کم پرده از چهره اسرار آمیز اتفاق برخواهد گرفت و روزی میرسد که رازهای مرموز طبیعت که امروزه بظاهر آثار را ملعبه دست خود نشان میدهد بدیده بشر بهتر خود نمائی خواهد کرد.

در ظهور آثاری که بظاهر کیفیت و قانون بروز آنها مکشوف نیست یکنوع ثبات و دوامی وجود دارد که انحراف و تخلف بروز این آثار از نوع متوسط همواره در یک سمت نیست باین معنی که شدت و ضعفی که در بروز آنها مشاهده میشود متعادل اند. گویی که عوامل و علل مجهولی که با اسم اتفاق در آن مؤثرند گاهی در جهت ضعف و گاهی در جهت شدت آثار عمل میکنند. حساب احتمالات با ملاحظه عدّه معتناهی از این آثار نوع متوسط آنها را تعیین میکند و در نتیجه قانونی که ذکر میشود در یک امر مشخص و معین بطور صحیح صادق نیامده و در مقابل در حد متوسط (یا نمونه معدل) یکدسته از این آثار حاکم است.*

بدیهی است که هر یک از آثار مورد مطالعه بسهم خود در تبعیت از قانون بهره مند است. بزعم بعضی از علمای طبیعیون کلیه قوانین علمی در حقیقت از این نوع قوانین استاتیستیکی میباشد چه همچنانکه قبلاً ذکر شد

هیچ امری در عالم حسی بتنهایی امکان بروز ندارد و در دسته آثار مقارن و همزمان این امر تجربی بعضی در نتیجه عللی که مجهول است پیدا میشود و ذکر قانون تام بدین دلیل امکان نداشته و قانون تقریبی که ذکر میشود لامحاله از نوع قوانین استاتیستیکی خواهد بود.

قوانین وضعی که از دیر زمانی بین بشر متداول و معمول به است خواه ناخواه بر حسب مقدمه فوق از قوانین استاتیستیکی محسوب میشود و از نظر تاریخی از قوانین علمی کهن تر و با سابقه تر است چه اجتماع و آمیزش بشر از آنجا که تاریخ آن در دست است وجود داشته و بر تعلقات صرف فکر آن مسبوق بوده است. اصل استاتیستیکی یا توجه یا عدم توجه واضع قانون، بر اندیشه او حاکم بوده است و قوانینی که دوره حیات آنها کوتاه بوده شمول استاتیستیکی که ذکر شد نداشته است.

دلبخواهی و خودکامی در وضع قوانین عامل اصلی عدم اجرای آن میباشد و کلیت و شمولی که در قوانین وضعی ملاحظه میشود کلیت و شمول استاتیستیکی است و هرچه مذاقه و مطالعه در امور اجتماعی پیشرفت کند اصول کلی وضع قوانین روشن تر و در نتیجه تام بودن آن ها بیشتر خواهد شد.

عواملی که موقتاً در آثار اجتماعی تأثیر کرده و کم کم از بین میرود از نظر معرفت النفس اجتماعی تحت مطالعه قرار میگیرد و از اصل کلی تکامل Evolution تبعیت میکند. این عوامل از قبیل رسوم و عادات و آدابیکه در نتیجه تأثیر اجتماعات دیگر حاصل میشود در وضع قوانین موثر بوده و متون آنها را تغییر میدهد اما بهر حال شمول و کلیت قوانین وضعی استاتیستیکی است.

در سیر تکاملی اجتماعات هر فرد از نظر معرفت النفس اجتماعی تحت تأثیر يك سلسله عوامل مخصوص قرار دارد که تکامل فقط در تأثیر آنها موجب شدت و ضعف میگردد بقسمی که نمونه معدل آثار اجتماعی مفهوم استاتیستیکی کم یا زیاد روشنی است که قوانین وضعی بر آن بنیان میگیرد و سیر تکاملی اجتماع موجب نوسانهای خفیف و گاهی شدید حول این نمونه معدل میگردد.

از اشعار چینی

جهان فرومایه است

جهان فرو مایه است

عشق را پاس ندارد ، عشق را پذیرا نیست

گیسوان پریشان کن

پا برهنه ساز

ای دوست ، با من بیا

جهان را رها کن

تا خود را بعشق بسپاریم .

من دست ترا میگیرم

ای دوست ، با من بیا

بگذار خار درپای ما بخلد

بگذار تگرگ بر سر ما بیارد

من دست ترا میگیرم

تا از این قفس بگریزیم و آزادی را بچنگ بیاوریم .

بامن بیا ، ای یار من

اکنون دیگر جهان آدمیان پشت سر ماست

بین ، این دریای پهناور سپیدی نیست ؟

دریای سپید پهناوری

دریای پهناور سپیدی

در آزادی بیکرانی یکدیگر را دوست میداریم .

بین ، راست انگشت من
 آن ستاره کبود در ته آسمان
 جزیره‌ای پوشیده از چمن سبزست .
 آنجا گل‌های خرم است ، جایگاه مرغان زیبا و جانوران گوناگون است
 بشتاب ! ازین کوهسار تندبالا برویم
 تا بدان بهشت آرزو برسیم
 عشق و نشاط و آزادی آنجاست ، بیا تادست از جهان آدمیان بشوئیم .

سیوچه - مر

(از منتخب ادبیات چینی تألیف سونگ‌نین هسو)

سرگرمیها

سرگرمی ریاضی

برفیک خود بگوئید که يك عدد دو پیکری پیش خود اختیار کند ، ۹۰ بآن بیفزاید ، حاصل را در ۱۱ بزند (ضرب کند) ، بحاصل ۱۰ اضافه نماید ، سپس از نخستین پیکر سمت چپ عددی که پس از این عملیات بدست آمده است صرف نظر کند و از آنچه باقی میماند عدد مفروض را کسر کند و نتیجه را بشما بگوید . شما این عدد را در ذهن بر ۱۰ بخش کنید ، بهر (خارج قسمت) عددی است که رفیق شما اختیار کرده است . وقتی آنرا باو بگوئید ممکن است از غیب گوئی شما تعجب کند . ولی دلیل این عمل را بگوئید و برای مجله سخن هم بنویسید .

ا.ب .

اجتماعی

دکتر حسن شهیدنورانی

استاد دانشکده حقوق

مالکیت در نظر گدوین «۱»

فصلی از «تاریخ عقاید اقتصادی»

در قرن هیجدهم دو عقیده متضاد و متناقض در باره اصل مالکیت رواج داشت که یکی از آنها نظریه انفرادی «۲» فیز یو کراتها و سردهسته آنها دکتر فرانسواکنه «۳» بود و دیگری نظریه اجتماعی «۴» مورلی «۵» و مابلی «۶» و گدوین . پیروان نظریه انفرادی بر آن بودند که دلیل مشروعیت تملک اشیاء نفع اقتصادی آنها برای جامعه میباشد ، و بدین سبب که بدون مالکیت حیات اجتماعی امکان پذیر نیست ، هر کس «حق» دارد جزئی از نعمت ها و مواهب مادی دنیا را در تحت سلطه خود در آورده بمعرض استفاده قرار دهد.

۱ - ویلیام گدوین ، اقتصاد شناس و افسانه نویسی انگلیسی بود که بسال ۱۷۵۶ میلادی در ولایت کمبریج متولد شد و در ۱۸۴۶ زندگانی را بدرود گفت . در آغاز جوانی ، حرفه کشیشی را پیشه خود ساخت . ولی در ۱۷۸۴ این شغل را ترک نمود ، و از رابطه آشنائی که بایکی از وزیران آن دوره داشت استفاده کرده یکی از مشاغل دولتی گماشته شد ، اما نتوانست با آداب « پشت میز نشینی » خو بگیرد و مستخدم لایقی گردد . بدین لحاظ از کار دولت نیز پس از چندی کناره گرفت و به تبع و تحقیق در فلسفه و ادبیات پرداخت و برای امرار معاش بکتابفروشی و صنعت چاپ خود را مشغول ساخت . ضمناً چند افسانه اخلاقی برای کودکان و چند رساله فلسفی و اقتصادی نیز از آثار خود بچاپ رسانید . دو کتاب تاریخی هم از او منتشر شده است که یکی راجع بتاریخ امپراتوری بریتانیاست و دیگری راجع بسلطنت چارلز دوم . مهمترین تصنیف اجتماعی و اقتصادی او رساله ایست بعنوان « عدالت سیاسی » Political Justice که این مختصر از آن نقل میشود .

۲ - Individualiste

۳ - François Quesnay

۴ - Théorie socialiste

۵ - Morelly

۶ - Mably

با اندک تعمقی در این برهان معلوم میشود که پیروان فیزیو کراسی بیش از هر عامل دیگری بوظائف مالک و انطباق نفع شخصی و اجتماعی نظر داشتند و از آنجا که تقویت نیروی مولد ثروت را در افراد بی تملک اموال امری محال میپنداشتند، و جریان ثروت را میان طبقات مالک و غیر مالک قانونی طبیعی میدانستند، بانواع مالکیت روی موافق نشان میدادند و خود آنرا مقدس و محترم میشمردند

طرفداران نظریه اجتماعی برعکس عقیده داشتند که طبیعت انسان در همه جا و در تمام ازمنه یکسان است، و چنانچه بتحلیل و تجزیه خصائص بشر پردازیم بدین نتیجه می‌رسیم که نعمت آزادی و نیکبختی فقط برای طبقه معینی از طبقات مختلفه مردم خلق نشده، کلیه افراد باید از ثروت های این جهان بر خوردار گردند، پس مالکیتی مشروع است که مؤید استقرار حریت و ترقی مادی و معنوی و سعادت افراد باشد و توزیع عادلانه ثروت را تأمین نماید.

از مقایسه این دو عقیده متضاد چنین بر میآید که انفرادیون از مالکیت فقط سود اقتصادی و جنبه مادی آن را متوجه بودند، و حال آن که اجتماعیون بیشتر باهیت سیاسی و اجتماعی اصل مالکیت نظر داشتند و صورت اقتصادی آن را فرع می‌پنداشتند.

دسته نخستین، در مقابل اختلافات طبقاتی و فقدان مساوات در تملک و تجمع ثروت نزد طبقه معینی، سر تمکین فرود آورده منظورشان نیل بهدنی کاملاً اقتصادی بود.

فرقه دوم، برخلاف، بمبارزه با اختلافات طبقاتی مبادرت ورزیده مقصودشان استقرار عدالت و مساوات بین افراد و اصلاح وضع جامعه از راه تغییر رسوم دیرین مالکیت و خوشبخت ساختن مردمان فقیر و محروم از نعم ولذات مادی و معنوی بود.

تاریخ پیدایش این دو طرز فکر و قضاوت مقارن و تقریباً یکی است: یکسال پس از آن که مورلی بزرگترین رساله «اجتماعی» سده هیجدهم را در زیر عنوان «قانون طبیعت» [۱] منتشر ساخت [سال ۱۷۵۵ میلادی]، دکتر کله علمدار نحله فیزیو کراسی نخستین جواب «انفرادی» آن را

تهیه نمود و در «دائرة المعارف» در تحت عنوان «غلات و برزگران» [۱] بطبع رسانید. در همان موقع ژان ژاک روسو رساله معروفی موسوم به «خطابه ای در باره منشأ و اساس عدم مساوات بین افراد بشر» [۲] انتشار داد و با آن سند گرانبهائی بر مجموعه افکار انفرادیون افزود، ولی چیزی نگذشت که مابلی برد گفته های او پرداخت و رساله «عرضه چند شك به فلاسفه اقتصادی» [۳] را اشاعه بخشید و همین که کتاب «قانونگزاری یا اصل قوانین» (۴) بقلم وی در سال ۱۷۷۶ منتشر شد و یکی از مهمترین آثار «اجتماعیون» قرن هیجدهم به چاپ رسید، آدام اسمیت هم رساله «ثروت ملل» را طبع نمود.

از آنچه گذشت چنین نتیجه میگیریم که پیدایش و رواج نظریه «انفرادی» و «اجتماعی» مالکیت طبق نظم و ترتیب معینی در تاریخ واحد صورت پذیرفته، مثل اینست که هیچ يك از طرفین نخواسته گفته طرف دیگر بی جواب بماند و چونت سرانجام هیچ کدام از آنها در دیگری تأثیری نبخشیده، این نکته نیز بدست میآید که عقاید هر دو دسته بقسمی «مطلق» ابراز گردیده که آشتی و سازش بین آنها امکان نداشته بدون توجه بدیگری هریک از آنها راه خود را پیموده است.

گدوین تندرو ترین اجتماعیون آن زمان بود و بیش از سایر هم مسلکان خویش پایه مالکیت را «اخلاق» بمعنی عادی و فلسفی این لفظ می دانست و تصور مینمود که بدون تغییر اساسی رسم مالکیت بنحوی که متعارف و معمول است اصلاح هیچ جامعه و بهبود هیچ قومی امکان پذیر نیست. از این رو در باب هشتم رساله خود می نویسد: «هیچ بلیه ای تا کنون باندازه عقیده سخفی که در بین مردم راجع بتملك اموال و اشیاء شایع است در افساد افکار بشر تأثیر ننموده و خواهی نخواهی باید تصدیق

۱ - Grains et Fermiers

۲ - Discours sur l'origine et les fondements de l'inégalité parmi les hommes

۳ - Doutes proposés aux philosophes économistes

۴ - De la législation ou principe des lois

کنیم که مصائب منتج از اعمال نکوهیده پادشاهان و دروغگوئی روحانیان و ظلم و ستم قوانین «کور» در مقابل اجحافی که بر اکثر افراد جامعه بر اثر وضع متداول مالکیت تحمیل میگردد هیچ و ناچیز است.»

در مورد دیگر مینگارد: «مالکیت بنیان سیاسی کاخ جامعه است. اگر این بنیان مستحکم باشد و پی افکندن آن توأم با عدالت و انصاف گردد نیکبختی افراد تأمین میشود و شاید بتوان از ایجاد «دولت» و «حکومت» نیز بی نیاز گردید.»

اینک باید دید در چه صورت گدوین اساس مالکیت را مستحکم فرض میکند؟ و رابطه میان «مالکیت» و «عدالت» را چگونه میداند؟ و بچه ترتیب ممکن است بوسیله تغییر وضع مالکیت از وجود دولت مستغنی شد؟

بعقیده وی اینکه میگویند از قدیم الایام مالکیت همواره بصورت کنونی وجود داشته و در دوره های مختلف انسان آن را کما بیش چنانکه هست پذیرفته، دلیل قانع کننده و منطقی برای اثبات مشروعیت آن نیست، «تنها عاملی که ممکن است مالکیت را مشروع قلمداد کند اصل عدالت است که همه باید یکسان از آن برخوردار گردند و بطور متساوی بر جمله آحاد و افراد بشر حکومت نماید: زیرا طبیعت موهبتی است که بنی آدم آن را به مشارکت مالکند و هیچکس را حق استفاده انحصاری نسبت بدان نبخشیده اند، هرچه بنفع یکی از آنانست بسود دیگران نیز می باشد و حقی که به یکی از اعضاء جامعه برای رفع حوائج او داده شده است بدیگران نیز تفویض گردیده و همه میتوانند از طبیعت عادلانه بهره بردارند. اگر فی المثل مرا حقی غذا خوردن و سیر شدن است دیگری نیز این حق را دارد و اگر من می توانم خانه ای برای خود بنا کنم دیگران نیز باید بتوانند، مشروط بر آنکه حق مرا پایمال نسازند.»

اموال و اشیائی را که مورد احتیاج انسان است گدوین بر چهار طبقه تقسیم می کند:

نخست اشیائی که بمصارف ضروری جسم ما میرسد.

دوم وسایلی که برای توسعه فکر و تهذیب اخلاق و پیشرفت معنوی

ما بکار میرود.

سوم چیز هائی که تملك آن ها موجب لذت ما میگردد و برایگان بدست ما میآید.

چهارم اموالی که برای بقای جسمانی و روحانی ما ضرورت مطلق ندارد و در رشد و ارتقای طبیعی ما تأثیری نمی بخشد ، لیکن داشتن آن ها ایجاد لذت میکند و برای حیازت آنها باید مقدار زیادی وقت و ثروت و هنر بکار برد .

یگانه عاملی که تا کنون از توزیع عادلانه ثروت دنیا بین مردم بطور متساوی مانع شده است همین میل بتملك اموال نوع چهارم است و این میل نیز از عشق مفرط بشر بسرگرمی و تفریح و تنوع ناشی میگردد.

اگر ترضیه این میل تا کنون بوسیله عدم تساوی در مالکیت اشیاء و اموال انجام پذیرفته است دلیلی نداریم که تاابد بدان اکتفا نموده درصدد جستجوی راه دیگری نباشیم و رسوم متعارف امروز را بر نیفکنیم ؟ ممکن است تیشه ای برداریم و بریشه رذائلی که فعلا اخلاق نام دارد بزنیم ، فضیلت و تقوی را ترویج کنیم ، سپاس خدمات اشخاص را بعد از این باپاداش های مادی نگزاریم و بعنوان این که کاردان ولایق و امین و درستکاریم صد مرتبه بیش از آنچه لازم داریم خوراك و پوشاك نخواهیم و مایحتاج ضروری نود و نه نفر دیگر را دزد و ار از آنان نربائیم.

این بود بنیان اخلاقی اصل مالکیت در مملك اجتماعی گدوین که در قرن نوزدهم تغییر ماهیت داده بر اثر افکار پیروان سوسیالیسم به صورت يك مسئله اقتصادی در آمد.

بعقیده حکیم انگلیسی مزبور نخستین حق مالکیت که از هیچکس نمیتوان سلب نمود حق حیات است که بدون تفکیک سن و جنس و مقام و دانش بکلیه افراد تفویض گردیده و طبق اصل عدالت هیچ کس یارای تجاوز بآن را نباید داشته باشد.

دومین حق طبیعی انسان مربوط با آزادی کار کردن و استفاده از تمامت ثمره آن بدون هیچگونه حد و حصر است که گدوین آنرا مالکیت درجه دوم نام می نهد و بموجب آن هر کس که کاری انجام دهد حق دارد از «تمامت ثمره» آن بهره برد ، منتهی باتوجه باین نکته که تملك هر شیئی تابع اصل عدالت است و مالك در حقیقت نگهبان آن بشمار میرود اما نگهبانی

که احدی نمیتواند او را مجبور کند شیئی مزبور را برخلاف احکام «عقل» (۱) خود بمصرف برساند.

البته مقام و مرتبت این حق بقدر و منزلت حق حیات نمی رسد ولی مانند آن از حقوق اساسی بشر محسوب میگردد و اگر کسی بدان تجاوز نماید باز برخلاف عدالت رفتار نموده است.

سومین نوع مالکیت حقی است که برخی برای خود ایجاد کرده اند و بموجب آن از نتیجه کار و زحمت و هنر و صنعت دیگران بهره مند میگردند در این باره گدوین مینویسد: «با این حق است که جمعی پیکر خود را بزیب و زیور میآرایند، در خانه های مجلل و زیبا سکنی میگزینند، خوراکیهای لذیذ دارند و در بسترهای راحت میخوانند. لیکن اگر آنها را باین همه تجمل و شکوه هنوز انصافی باشد و مال دنیا چشم حق بینی شان را کور و زبان راستگویشان را لال نکرده باشد باید اعتراف نمایند که برای هردانه گوهری که بدست و گردن خود میبندند حیات هزاران نفر دیگر را قربانی کرده اند. و برای هرجام شرابی که می نوشند آزادی صد هانفر انسان لایق و بی گناه را ببردگی و اسارت مبدل ساخته اند، از گروهی نانشان را دزدیده و از برخی عقل و درایتشان را ربوده اند؛ جمعی را به قبول زحمات و مشقات طاقت فرسا وادار کرده اند و دسته ای را نادان و بی حس و بی شعور نموده اند و همه آنها را بحکم رسوم ظالمانه و غلط و بفتوای قوانین بد اجتماعی فدای میل و شهوت و تجمل خود کرده اند.»

برای ابقای این نوع مالکیت است که «دولت» تشکیل داده اند تا عدم تساوی و برابری را بزور سر نیزه و شمشیر بوضع می شود حفظ کنند و چون دیده اند که فقط با تأسیس حکومت نیل بمنظور صورت نمیگیرد بر روی اصل عدالت خط بطلان کشیده اند، ظلم های تازه اختراع کرده اند، کیفرهای جدید وضع نموده اند یعنی بردگی را بصور دیگری درآورده و بردگان را بیشتر کرده اند.

با این مقدمه مشاهده میشود که عقیده واقعی گدوین چیست و چگونه اختلافات افراد در مورد مالکیت در انتقادات او بشدت تأثیر نموده است و شاید بسبب

همین تندی زبان و صراحت بیان باشد که **سوسیالیست** های قرن نوزدهم منظور از مالکیت را همین استغاده های نامشروع پنداشته برخی از قبیل پرودن درصدد بر آمده اند که هر نوع مالکیتی را شایسته انتقاد و عیب جوئی بدانند •

جالب ترین نکته سوسیالیسم اعتدالی گدوین این بود که، بعقیده وی انتظام عادلانه جامعه میسر نمیشود مگر با تعمیم فرهنگ فقط؛ یعنی بوسیله تحول طبیعی و تکامل فطری بشر، و آن بدست نمی آید جز با ارتقاء روح و علو نفس و توسعه «عقل» افراد • زیرا اگر فرض شود که بدون این مقدمات اجتماعات انسانی از حال کنونی که با «عدم مساوات» آمیخته است بوضعی که افراد در آن حقاً برابر شوند احاله گردد چون در عادات متعارف و رسوم معمول تغییری وارد نشده است بدون شك و شبهه رابطه اجتماعی مردم بر همین نسق که ما می بینیم ادامه خواهد یافت و تنها اساس فعلی واژگون خواهد شد بدون این که عدالتی در کار باشد، کسانی که امروز متبوعند فردا تابع خواهند گردید و آنانی که ظلم و ستم روا میدارند خود طعمه ظلم و ستم قرار خواهند گرفت، گروهی که امروز در ناز و نعمت غوطه ورنند بمذلت و بدبختی دچار خواهند شد و جمعی که بینوا و درمانده اند بیش از حد احتیاج خود ثروتمند خواهند گردید •

پس باید در راه انهدام رسوم زشت و عادات نکوهیده مبارزه کرد و «برابری» را با تربیت معنوی و اخلاقی مستقر ساخت و برای رسیدن به هدف نباید اشتباهی را بر افکند و خبط دیگری را مرتکب گردید بلکه باید مطلقاً خبط و خطا ننمود • از اعمال زور و تشبث به اموری که اثر موقت دارند باید دوری جست و بهر کس طرز طی طریق و نیل بمقصد را آموخت •

اشتباه بزرگ دیگر پزشك اجتماعی ما گدوین اینست که درد را فقط يك نوع بیماری اخلاقی تشخیص میدهد که عوارض مختلف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز همراه دارد و درمان آن را نیز از دارو خانه اخلاق می طلبد و عقیده دارد که اگر انسان آزاد و مستقل پرورش یابد و بارگران اسارت و بردگی را تحمل ننماید و نظاره مظالم مختلف جامعه در نمو عقل

و درایت او تاثیر نبخشد و آرزوهای مشروع و طبیعی وی برآورده شود، ممکن نیست روح و فکر و قضاوت فاسدی داشته باشد.

هنگامیکه جامعه از این گونه افراد ترکیب شود نمی توان امری بر خلاف عدالت در آن مشاهده کرد. اگر امور دنیای ما بر خلاف آنچه ما آرزو مندیم میگذرد بدین علت است که مناسبات اعضاء هیئت اجتماع بر بنیان تفسیر غلطی از اصل مالکیت استوار گردیده و مطابق قوانین جاری همواره وجود های عاطل را دول با «ارث» و «هبه» و غیره تشویق میکنند و ثروت های موروثی بحکم قانون و دین و عرف و عادت بمشتی نالایق و بیکاره و تن پرور میرسد، گروه بیشماری از مردم حقوق فطری و طبیعی خود را برایگان از دست میدهند و در نادانی و پستی که لازمه فقر و تنگدستی است میمانند و جمعی دیگر در کنف حمایت قوای حکومت از خوان بیکران مال غیر متنعم میشوند و چون قرن هاست که جهان بدین منوال گذشته کسی بمضار این اسلوب زندگانی پی نمیرد و بالتیجه هر روز اختلافات مادی و معنوی میان افراد بیشتر می گردد و بر تعداد جرم و جنایت افزوده میشود.

حال گر علل عمومی و اسباب کلی جرم و جنایت را که فقدان مساوات است ریشه کن کنیم و حق هر کس را باو بدهیم و در موقعی که جمعی از گرسنگی و برهنگی جان میسپارند بجمعی دیگر بیش از اندازه احتیاج خوراک و پوشاک نبخشیم بالطبع صفحه روزگار را نیز عوض کرده ایم.

☆☆☆

گدوبن به پزشکی شبیه است که درد را بطور مبهمی شناخته اما بطریق علاج آن پی نبرده است.

وی امیدوار است که با تعمیم فرهنگ جامعه فاضلی بوجود بیاید که در آن ناروا و ستم وجود نداشته باشد اما غافلست از آنکه تا عدم تساوی در جامعه ای برقرار است فرهنگ آلت دست سرمایه داران و وسیله اجرای مقاصد ایشان خواهد بود و محالست که افراد این طبقه بگذارند دیگران بحقایق پی برده از ستمگریهای آنان آگاه گردند.

آموزش و پرورش

دکتر علی کنی

معلم در دنیا و ایران

کلمات آموزگار و دبیر و دانشیار و استاد بر حسب ظاهر با یکدیگر اختلاف دارند و بابکار بردن این الفاظ طبقات خاصی از کارمندان فرهنگی را در نظر میگیریم در صورتیکه واقعاً عموم آموزگاران و دبیران و دانشیاران و استادان دسته واحدی باهدف و مقصود واحد هستند. بنابراین در صورتی که بخواهیم این مفاهیم را که در نتیجه تجارب ادوار تعلیم پیدا شده با کلمه ای مطلق و واحد معرفی نماییم بدون تردید باید نام معلم و یا مربی را بکار ببریم.

پس از این مقدمه مختصر میخواهیم اهمیت معلم را که اساس تمدن و ترقی فرهنگ يك کشور بسته بوجود اوست بیان نماییم.

معلم عامل مهمی است که در تمام شئون زندگانی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی يك کشور تأثیر بسیار دارد. در آغاز قرن نوزدهم کشور های اروپا مخصوصاً آلمان که بر اثر جنگهای ناپلئون فرسوده شده بودند بتحکیم اساس ملیت خود پرداختند. فیخته استاد فلسفه دانشگاه برلین بهمین مناسبت در یکی از سخنرانیهای خود بمردم آلمان چنین گفت: « بسط تعلیم و تربیت بزرگترین و مهمترین وظیفه حکومت است و اگر شما بخواهید کاری از پیش ببرید باید مردم را طوری تربیت نمایید که بهیچ چیز جز آن پای بند نبوده اندیشه ای جز آن نداشته باشند » - در نتیجه سخنرانی این استاد معروف و زحمات و فداکاریهای معلمین مدارس آلمان بود که اساس وحدت ملی آلمان نهاده شد و ارزش معلمین در ایجاد این وحدت ملی بدرجه ایست که ملکه سردار معروف که ملقب بمرد خون و آهن بود در خصوص اهمیت و عظمت کار معلمین چنین اظهار کرد: « فراموش نکنید و بدانید که این فتوحات و افتخارات بزرگ بواسطه سربازان صورت نگرفت بلکه بیاری معلمین ما انجام یافت »

معلمین قوه بزرگی هستند برای بردن يك کشور بسوی سعادت و رستگاری. در سراسر تاریخ این اصل بخوبی نشان داده شده است و ازدوره

معلم اول یعنی ارسطو گرفته تا عصر جان دوئی معلم و فیلسوف عالیمقام کنونی ترقی و تکامل فرهنگ بشر بدست معلمین بزرگ صورت گرفته و حقیقه اگر ملتی مانند ملت ایران گرفتار فساد و تیره بختی شود بهترین راه بیدار کردن آن ملت تعمیم معارف و داشتن معلمین خوب خواهد بود علی بن ابیطالب علیه السلام در باب اهمیت معلم و مقام او چنین فرموده است: « هر کسی که يك حرف ببن آموخت مرا بنده خود ساخت ».

بزرگترین اهمیت معلمین در آنست که این طبقه چشم مردم را برای درک حقایق باز میکنند و صحت روحی مردم کشور را تأمین مینمایند و فرزندان فداکار بیار میآورند.

حکایتی از پستالوزی معلم معروف و بزرگ اروپائی نقل شده که بیان آن در اینجا هرچند موجب بسط مقال شود خالی از فایده بنظر نمی آید. پستالوزی روزی برای دیدار ناپلئون عازم پاریس شد. امپراطور بواسطه تراکم امور و اشتغال بکارهای کشور از ملاقات پستالوزی که بنظر او معلم ساده ای بیش نبود امتناع ورزید. پستالوزی بمحض اطلاع از این موضوع گفت: « درست است که من بدیدن ناپلئون موفق نشدم ولی مطلب مهم اینست که ناپلئون هم موفق زیارت من نگردید ».

در هر کشوری معلمین بمنزله پیشوایان تعلیم و تربیت هستند و اشخاص دیگر مانند رئیس دبستان و دبیرستان و رؤساء فرهنگ و محصلین و اولیاء ایشان و سایر طبقات باید آنانرا بهمین چشم نگاه کنند.

بدبختانه با ذکر این مطالب و با اطلاع بر امتیازات و آسایش معلمین کشور های بیگانه باید اعتراف کرد که بین کارمندان دولت ایران بدبخت ترین طبقات دسته معلمین هستند.

حال معلمین این کشور سزاوار دلسوزی است و اگر وضع ایشان را با کارمندان دیگر مقایسه کنید انصاف خواهید داد که باید از اطلاق نام معلم بر معلمین این کشور شرم داشته باشیم زیرا این رنجبران واقعی از تمام امتیازات محروم مانده و فاقد هر گونه آسایش هستند. بدفعات دیده و شنیده شده که اغلب معلمین هستی و حیات خود را بر اثر نقائص کار و نرسیدن حقوق از دست داده اند.

معلمین ما تابع هر گونه جریانات اداری و مواد آئین نامه و بخشنامه های

بیشمار هستند • بعقیده فروید روانشناس معروف دلخوشی بشر همیشه بد و چیز است اول سعادت و لذت روحی و دوم تأمین زندگانی مادی • کدام يك از این دو موضوع برای معلمین این کشور تهیه و تأمین شده است ؟

در باب سعادت و لذت روحی معلمین باید تصدیق کرد که چنین موضوعی میان ما جزو اوهام و خرافاتست و اساساً در این کشور بشغل معلمی هیچوجه اهمیت نمیدهند و آن عده ای هم که فعلاً مشغول تعلیم هستند از گذاردن نام معلم بر خود بیم دارند !

در باب آسایش زندگانی معلمین هم آشکارا می بینیم که بانهایت عسرت و سختی زندگانی مینمایند •

پیدا است که این نقص مایه زیانهای بزرگ برای ما خواهد بود و اگر به ترقیات فرهنگی و اصلاح احوال اجتماعی خود علاقه داریم باید در رفع این نقیصه بزرگ بکوشیم و سعی کنیم که مقام و مرتبه معلم در کشور ما محترم باشد و حیات مادی و معنوی آنان بهترین صورتی تأمین شود . این مسئولیت بزرگ اکنون همیشه بر گردن اولیای امور دولت است •

برای همه

باور میکنید که يك ورق کاغذ را نمیتوان پنجاه مرتبه روی هم تا کرد ؟

شاید باور نکردنی باشد اما راست است . دلیل آن اینکه : کاغذی را که سه بار روی هم تا کنند هشت مرتبه و اگر هفت بار روی هم تا کنند ۱۲۵ مرتبه کلفت تر میشود ، در تای هشتم سترای آن به بیست متر میرسد . در تای سی ام کلفتی آن برابر قطر کره زمین میشود و در تای چهل و هشتم برابر فاصله زمین تا ماه میگردد .
چنین کاغذی کجا سراغ دارید ؟

انتقال قوانین

احمد پیر شک

قانون تربیت معلم

قوانین باید با مطالعات دقیق و مشورت با اهل فن و توجه بنکات مختلف اجتماعی و سود و زیانهای که ممکن است بر آن مترتب و از آن عاید گردد تدوین و وضع شود.

با تأسف باید اقرار کرد که در کشور ما قوانین یا با کمال عجله تهیه میگردد یا در تهیه آن رعایت طبقات بلکه اشخاص خاصی میشود یا شالوده قانون را کسانی میگذارند که اطلاعات جامع و کافی در این باره ندارند. • بهر حال اغلب قوانینی که وضع شده است دارای نقائص و معایبی است که باید مورد بررسی قرار گیرد تا در صورت امکان برای رفع آنها اقدام شود و هرگاه رفع آنها ممکن نباشد در قوانین آینده نظایر این معایب تکرار نگردد.

چون قانون تربیت معلم پایه و اساس کار آموزشگاههای کشور را تشکیل میدهد ما در اینجا بنقصهای آن - تا جائیکه اطلاع داریم - اشاره میکنیم و دقت اولیای وزارت فرهنگ را برفع آنچه رفع شدنی است و اجتناب از تکرار آنچه که فعلاً اصلاح پذیر نیست معطوف میسازیم.



تردیدی نیست که آموزشگاه خوب بی معلم خوب

نکات اصلی

صورت پذیر نیست. وزارت فرهنگ که مسئول حسن

جریان آموزش و پرورش نوابوگان کشور است بایستی بخصوص در مورد آموزگاران دبستانها نهایت مراقبت را مبذول دارد و کسانی را برای آموزگاری تربیت کند که از حیث رفتار و کردار شایستگی آنها داشته باشند که سرمشق دانش آموزان قرار گیرند.

نگارنده که از نزدیک با دانشسراهای متعدد تماس داشته و در آنها تدریس یا در امتحاناتشان نظارت نموده است متأسف است از اینکه باید با کمال صراحت اظهار کند که در انتخاب دانش آموزان دانشسراها هیچ

روی دقت لازم مبذول نمیگردد و صرف نظر از اینکه بسیاری از دانش آموزان از نظر بهداشتی و صفات جسمانی و اخلاقی شایسته احراز مقام معلمی یعنی رهبری طبقه کودکان دبستانی کشور، که استعداد قبول تربیت در آنان از هر طبقه دیگر بیشتر است، نیستند از لحاظ استعداد نیز گاهی بسیار پائین تر از متوسط میباشند.

بعبارت ساده تر، بسیار از کسانی که از تحصیل در هر رشته بازمانده و خود را برای انجام کارهای کمی دشوار هم مهیا نمی بینند بدانشسراها روی میآورند و در آنجاها پذیرفته میشوند و پس از دو سال تحصیل دست و پا شکسته بعنوان آموزگار بجامعه ایرانی، که نیازمند به بهترین مربیان است، تحویل و تحمیل میگردند و موجب بدبختی ممتدی نوباوگان میهن که از آنان سرمشق میگیرند میشوند و رفقای دیگر خود را که در راه تحصیل رنج برده و خون دل خورده اند بدنام میکنند.

علت اساسی این وضع این است که مزایائی که قانون تربیت معلم برای فارغ التحصیلهای دانشسراها مقرر کرده است بقدری باشرايطزندگانی عادی، هر قدر هم این زندگانی ساده فرض شود، ناسازگار است که اغلب کسانی که در خود همتی سراغ دارند و از تحمل رنج نیمه راسند برای پیمودن دوره دانشسرا حاضر نمیشوند و جوانان با استمدادی که عمداً یا سهواً بدانشسرا داخل شده اند پس از دو یا سه سال خدمت، چون بار زندگانی را سنگین می بینند، میکوشند که بهر وسیله ای که شده است از خدمت فرهنگ معاف گردند و بکار پرسودتری دست یازند. باین ترتیب وزارت فرهنگ يك عده از آموزگاران خوب را که دارد از دست میدهد.

اکنون که وزارت فرهنگ در طرح قانون آموزش اجباری برای بهبود وضع مادی فارغ التحصیلهای دانشسراها پیش بینی لازم نموده است باید از این پس در خصال معنوی کسانی هم که بدانشسرا پذیرفته میشوند دقت کافی نماید.

نکاتی که در بالا گفته شد بی کم و کاست در مورد دانشجویان دانشسرای عالی هم صدق میکند. بعلاوه باید توجه داشت که وزارت فرهنگ دبیران را مطابق احتیاجات خود تربیت نمیکند. باین معنی که در برخی رشته ها، مانند ریاضیات و فیزیک، باندازه کافی لیسانسیه ندارد در صورتیکه لیسانسیه

های رشته دیگری، از قبیل تاریخ و جغرافیا و ادبیات بسیار بیشتر از تعداد مورد نیاز دبیرستانها هستند.

نتیجه آنکه بلیسانسیه های طبقه اول بیشتر از حد اعتدال درس تحمیل میگردد یا آنان دروسی که موافق ذوقشان نیست محول میشود و افراد طبقه دوم، که بامید استخدام در وزارت فرهنگ، مدتی از عمر خود را صرف تحصیل کرده اند و جز معلمی کاری از آنان ساخته نیست [زیرا مایه ای بدست نیاورده اند] مدتی بیکار و بی تکلیف میمانند یا اینکه بدون هیچ دلیل موجهی بر بودجه وزارت فرهنگ تحمیل میگردند. وزارت فرهنگ بخوبی میتواند از تعداد دبیر لازم برای هر رشته آگاه باشد و بهمان میزان دانشجو برای تحصیل در آن رشته پذیرد.

۱ - با اینکه صریح قانون است که دانشسراهای
مقدماتی برای دبستانها آموزگار تربیت میکند
بسیاری از فارغ التحصیلهای دانشسراها بدیری
دبیرستانها گماشته شده اند. این رفتار علاوه بر مغایرت با قانون دو
عیب دارد:

ماده پنجم و

تبصره دوم آن

نخست آنکه تدریس در دبیرستان بکسانی محول میگردد که مایه علمی و ادبی کافی برای ایفای این وظیفه ندارند و بودن این نوع کسان در سردرهای کلاسهای متوسط در حکم « سیاهی لشکر » میباشد.
دوم آنکه اگر از میان فارغ التحصیلهای دانشسرا بهترین آنها برای تدریس در دبیرستانها برگزیده شوند دبستانها از يك عده آموزگار شایسته محروم گردیده اند در صورتیکه بی شك يك آموزگار خوب از يك دبیر خوب برای کشور سودمند تر است

۲ - در آئین نامه اجرای تبصره دوم این ماده موضوع جالب توجهی است باینقرار: این تبصره اجازه میدهد که آموزگارانی که گواهی نامه فراغ تحصیل از دانشسرا ندارند بتوانند بر طبق آئین نامه خاصی امتحان دانشسرا را بگذرانند و مشمول قانون تربیت معلم شوند؛ آئین نامه اجرای این تبصره مقرر میدارد که آموزگارانی که گواهی نامه دوره اول متوسط دارند میتوانند امتحانات نهائی دانشسرا را بگذرانند ولی گواهی نامه آنان داده نمیشود مگر اینکه پنجسال دیگر خدمت معلمی انجام دهند

این شرط بعقیده نگارنده از لحاظ قانونی « ارزنده » نیست زیرا اگر يك چنین آموزگاری پس از گذراندن امتحان و نیل به مقام « فارغ التحصیل دانشسرا » بجهاتی حاضر نشد یا نتوانست پنج سال خدمت معلمی انجام دهد با گواهی نامه ای که بنام او صادر گردیده است چه رفتاری خواهد شد ؟ هرگاه باوداده شود برخلاف آئین نامه رفتار شده و اگر باو داده نشود حق قانونی او تضییع شده زیرا گواهی نامه ای که بنام وی صادر شده از آن اوست و مجوزی برای ضبط آن سراغ نداریم *

۱ - این ماده تصریح میکند که رؤسای دانشسرا

ماده ششم و

های مقدماتی باید دست کم دارای دانشنامه لیسانس

ماده نهم

باشند بعلاوه با توجه بماده نهم قانون نبایستی با

بودن عده زیادی لیسانسیه در رشته معلمی ریاست دبیرستانها بغیر لیسانسیه ها واگذار شود . ولی بیشتر روسای دانشسراها و دبیرستانها غیر لیسانسیه هستند در صورتیکه همه جا لیسانسیه بتعداد کافی در اختیار وزارت فرهنگ هست و دلیلی برای این رفتار غیر قانونی بنظر نمیرسد . باز هم اگر کسانی که به ریاست دبیرستانها و دانشسراها گماشته میشوند از آنانی باشند که سابقه ممتد در خدمت بوزارت فرهنگ [نه خدمت بفرهنگ] داشته باشند ممکن است دبیران لیسانسیه که در زیر دست آنان خدمت میکنند دندان روی جگر گذارند و بامید اینکه روزی قدمت خدمت موجب اولویت آنان نیز بشود دم بر نیاورند ، ولی اغلب دیده میشود که این مزایای ظاهری هم برای روسای غیر قانونی دبیرستانها و دانشسراها مرعی و ملحوظ نمیگردد . برای وزارت فرهنگ جای خوشوقتی است که دبیران لیسانسیه بیشتر سرگرم کار خود بوده و کمتر باین نکات توجه میکنند و اگر ما در اینجا این قسمت را متذکر می شویم برای آن است که وزارت فرهنگ بصرافت طبع در صدد رعایت مواد ۶ و ۹ قانون تربیت معلم بر آید و بیش از این موجبات دلسردی و سوختگی دماغ طبقه دبیران تحصیل کرده را فراهم نسازد *

۲ - تبصره ماده ششم برای این بوده است که دست وزارت فرهنگ

در انتظار دارا شدن عده کافی دبیر لیسانسیه یا آموزگار فارغ التحصیل باز باشد و بتواند از اشخاص صالح استفاده کند . ولی لا قیدی و بی علاقگی

متصدیان کار چنان مسئله صدور «گواهی نامه شایستگی» را مبتذل ساخته است که کسانی که برای تدریس در کلاس چهارم دبستانهم، نه فقط صلاحیت بلکه معلومات و اطلاعات کافی ندارند با عنوان دبیر کلاسهای پنجم و ششم مشغول خدمت هستند و شاید روزی قانونی بگذرد و با آوردن این گونه اشخاص در ردیف دبیران بقیه آبروی مقام دبیری را هم ببرد!

ماده های هفتم و هشتم
بموجب ماده هفتم محصلین دانشسراها باید در موقع ورود بدانشسرا تعهد کتبی بپسارند که پس از فراغ از تحصیل پنج سال بخدمت معلمی اشتغال ورزند.

ماده هشتم دولت را مکلف میسازد که فارغ التحصیلهای دانشسراها را با رعایت ماده هفتم [یعنی بشرط اینکه در وقت ورود تعهد کتبی سپرده باشند] بخدمت معلمی بگمارد.

پس اعطای پایه دبیری و آموزگاری بکسانی که در موقع ورود به دانشسراها تعهد کتبی سپرده باشند مخالف قانون است.

اما از طرفی در برخی از دانشسراهای مقدماتی يك عده دانش آموز پذیرفته شده اند بی آنکه در موقع ورود تعهدی سپرده باشند و پس از پایان تحصیل گواهینامه ای که بآنان داده شده کوچکترین تفاوتی با گواهی نامه های فارغ التحصیلهای دیگر ندارد و فرقی بین آنان و کسانی که رعایت ماده هفتم قانون تربیت معلم را کرده اند نیست.

از طرف دیگر دانشجویان چندی در موقع تحصیل در دانشکده ادبیات علوم تربیتی را نیز تحصیل نموده اند و هر وقت بخواهند دانشنامه آزاد آنان (که قانون حق استفاده از مزایای مربوط به دارندگان لیسانس مقید را برای آن قائل نیست) بدانشنامه مقید تبدیل میشود و این نکته هم با قانون مغایرت صریح دارد. ولی این طبقه علاوه بر اینکه از حیث معلومات با دارندگان لیسانس مقید برابر هستند کمک هزینه و هزینه تحصیل از دولت نگرفته اند و منطقاً بایستی بتوانند از مزایای مربوط بدسته اخیر بر خوردار گردند.

پس باید راه حل قانونی برای این موضوع در نظر گرفت.

در این دو ماده پایه های دبیری و آموزگاری و

ماده ۱۰

حقوق آنها و مدت توقف در هر يك معین گردیده

و ۱۱

ولی بستگی آنها با پایه های ادارای معلوم نشده

است. نتیجه آن شده است که در پرداخت هزینه سفر و فوق العاده مأموریت و سایر مواردیکه مزایای مادی کارمندان بستگی بیایه استخدامی آنان دارد پایه های دبیری در ردیف پایه های ادارای همنام آنها منظور میگردد یعنی مثلاً يك کارمند پایه ۴ دبیری مزایای يك کارمند پایه چهار ادارای داده میشود در صورتیکه بموجب ماده سیزدهم قانون پایه ۴ دبیری قابل تطبیق با پایه ۶ ادارای است.

همین اشکال در مورد پایه های دانشیاری و استادی هست و باید برای رفع آن اقدام کرد.

اگر چه مقررات این ماده در مورد همه کسانی که

ماده دوازدهم

میتوانسته اند از آن استفاده کنند اجرا شده است

و اگر احياناً کسی باقی مانده باشد حقاً بایستی از آن استفاده کند تا تبعیضی نشود، ولی چون این ماده از لحاظ تأثیر معنوی اهمیت خاصی دارد ما دقت وزارت فرهنگ را بعیب اصلی آن متوجه می سازیم شاید از این پس به هنگام تنظیم قوانین از تکرار نظایر آن اجتناب شود. بطور کلی هر قانون باید بقسمی تهیه شود که از تولید تبعیض بین يك عده کسانی که واجد شرایط یکسان هستند جلوگیری کند زیرا که این تبعیض بزرگترین لطمه روحی را باشخاص وارد میسازد.

مطابق ماده ۱۲ قانون تربیت معلم آخرین حقوق کسانی که تا آخر اسفند ۱۳۱۲ سه سال پیشینه خدمت معلمی داشته اند مأخذ پایه دبیری آنان قرار داده شده است.

حال بوسیله دو مثال تبعیضهایی را که بر اثر اجرای این ماده پیش آمده است نشان میدهیم:

مثال اول - دو نفر را که دارای شرایط کاملاً یکسان بوده اند و

مثلاً در سال ۱۳۱۱ لیسانسیه شده اند در نظر میگیریم. یکی از آنان پس از لیسانسیه شدن وارد خدمت فرهنگ شده و در اسفند ۱۳۱۲ علاوه بر حقوق پایه ۴ ادارای (که در آن زمان همه لیسانسیه های دانشسرای عالی شاغل خدمت

داشته اند) یک هزار ریال حق التعلیم [از دبیرستانهای دولتی یا غیر دولتی] میگیرفته و دیگری یا مشغول انجام خدمت زیر پرچم بوده و یا بر اثر بیماری بخت فقط حقوق پایه خود را دریافت میداشته است ؛ بموجب قانون برای اولی پایه هفت دبیری و برای دومی پایه یک دبیری تشخیص داده شده و فاصله بین این دو نفر ، که با هم بر روی نیمکت دانشسرا کسب دانش میکردند ، پانزده سال (!) شده است یعنی باید دومی پانزده سال نقد عمر را صرف کند تا (در صورتیکه مرتباً بارتقاء رتبه نائل شده باشد) پایه اولی برسد !

مثال دوم - دو نفر در سال ۱۳۰۸ با هم تحصیلات دبیرستانی را پایان رسانیده اند . یکی که استعداد بیشتری داشته دامن همت برای ادامه تحصیل بر کمر زده و بدانشسرایعالی وارد شده است و دیگری وارد خدمت معلمی گردیده و یکی از وسایلی که در کشور ما کمیاب نیست تا سال ۱۳۱۲ از اقران خود پیش افتاده و حقوقش در اسفند آن سال به هزار ریال رسیده است .

بموجب ماده ۱۲ قانون اولی دارای پایه یک دبیری و دومی دارای پایه ۴ دبیری شده و صرفنظر از استفاده مادی بیشتر (که بجای خود بسیار قابل اعتنا است) دست کم ۶ سال از اولی جلو افتاده است . چه جریمه سختی برای جوانی که حاضر بادامه تحصیل شده است !

تصور نمیکنم در هیچ جای دنیا باندازه ایران ما در

موقع وضع قوانین رعایت جانب اشخاص معنود و

مشخصی شده باشد . در اینجا برای چند نفر (البته

نه هر چند نفری) قانون وضع میشود . نمونه بارز

قانون متمم قانون

دانشسراها

و دانشگاه

این موضوع قانون متمم قانون دانشسراها مصوب ۲۱ اسفند ۱۳۱۴ است .

تبصره ماده دوم این قانون میگوید که مقصود از آخرین حقون موضوع

ماده ۱۲ قانون تربیت معلم و ماده ۱۶ قانون دانشگاه مجموع

حقوق هائیکه که اشخاص از ادارات و دستگاههای فرهنگی

میگیرفته اند .

چون مقصود ما انتقاد بیطرفانه است و در اصول صحبت میداریم در

باره اینکه این قانون چرا و از طرف چه کسانی تهیه شد و چه گواهی نامه

هائی برای امکان استفاده بعضی از این کسان ساخته و پرداخته شده است گفتگو نمیکنیم.

اگر چه قانون ششم آبان ۱۳۲۰ بی اعتدالیهای

را که از لحاظ پرداخت فوق العاده ها نسبت به

مشمولان قانون تربیت معلم میشد از میان برداشت

ولی یکی از نقصهای این قانون این بود که در ماده

۱۴ فصول و موادی از قانون استخدام کشوری را

در باره دبیران و آموزگاران قابل اجرا میساخت بی آنکه از ماده ۱۸

قانون اخیر صحبتی میان آورد و در نتیجه کسانی که مشمول قانون تربیت معلم

بودند اگر از نقاط خوش آب و هوا بنقاط بد آب و هوا مأمور میشدند

(بجرم اینکه تحصیلاتی دارند) از دریافت فوق العاده بدی آب و هوا محروم

بودند. فوق العاده سختی معیشت و غیر آن هم از آن سایر کارمندان بود و بهیچ -

وجه دبیران و آموزگاران تعلق نمیگرفت و لازم بود که اینان « بتغذیه

روح بوسیله معنی » اکتفا کنند و یکباره بمادیات و علایق دنیوی پشت

پا زنند !

دیری نکشید که وزارت فرهنگ دریافت که در « معنویات » هر قدر

مواد غذائی زیاد باشد از جسم بجان تجاوز نمیکند و جان بیجسم هم مانند

جسم بیجان توانائی تدریس و تعلیم ندارد ، پس ماده ۱۸ قانون متمم بودجه

۱۳۱۳ را گذرانید و اجازه گرفت که بلیسانسیه های دانشسرای عالی که

از ۱۳۱۳ به بعد وارد خدمت میشوند بتواند فوق العاده بدی آب و هوا

بدهد . بموجب این قانون لیسانسیه های پیش از ۱۳۱۳ ، بجرم قدمت خدمت ،

و فارغ التحصیل های دانشسراها ، بگناه اینکه کسیرا نداشتند که اولیاء امور

را بحال آنان متوجه سازد ، از حق استفاده از فوق العاده بدی آب و هوا

نیز محروم گردیدند !

در پایان سخن باردیگر وزارت فرهنگ را متوجه میسازم که تدوین و

تهیه قانون را بفرد واحد ، هر قدر هم زبر دست و با اطلاع باشد نباید محول

ساخت . کسانی را هم که صاحب علاقه و غرض خاص باشند نباید در تنظیم قانون

بطوری دخالت داد که اعمال نفوذ کنند ، زیرا که حب ذات طبیعی بشر است

و هیچکس را برای علاقه ای که بخود دارد نباید ملامت کرد ، بلکه ملامت

شایسته کسانی است که در برگزیدن اشخاص راه خطا میروند و کل را فدای

جزء میسازند .

قسمت رسمی

گزارش اقدامات جامعه

لیسانسیه های دانشسرای عالی

جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی در سال ۱۳۱۱ تاسیس یافت و اساسنامه و برنامه آن تدوین شده بتصویب جلسه عمومی رسید. از آن تاریخ بموجب اساسنامه سالی یکبار در شهریور ماه جلسه عمومی از کلیه اعضاءمقیم مرکز جامعه تشکیل می یافت و هیئت رئیسه انتخاب میشد. با آنکه وضع عمومی کشور در سالهای مزبور اقدامات اجتماعی را اجازه نمیداد جامعه دانشسرای عالی تا میتوانست در پیشرفت مرام خود که مهمترین قسمتهای آن ایجاد یگانگی میان فارغ التحصیل های دانشسرا و معاونت ایشان بیکدیگر بود قدمهایی برداشت از فروردین ۱۳۲۱ جمعی از اعضاء درصدد بر آمدند که بجامعه نیروی تازه ای ببخشند و آنرا توسعه دهند. باین منظور در جلسات متعدد طرح اساسنامه جدیدی ریختند و این اساسنامه در جلسه عمومی فوق العاده ای که در ۲۰ خرداد ۱۳۲۱ تشکیل یافت بتصویب رسید. بموجب این اساسنامه در همان جلسه و جلسه ۲۶ خرداد هیئت مدیره جامعه مرکب از رئیس و نائب رئیس و خزانه دار و دو منشی و دو دستیار انتخاب شد و همچنین بیست تن از میان اعضاء جامعه بعنوان هیئت مرکزی که مشاور هیئت مدیره بشمار میروند برگزیده شدند

هیئت مرکزی و هیئت مدیره که جمعا هیئت عامله خوانده میشوند در ماههای تیر و مرداد مرتباً جاساتی تشکیل داده بتدوین آئین نامه پرداختند از تصمیمات هیئت عامله یکی انتشار مجله ای بود که ناشر افکار جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی باشد و باتفاق آراء مقرر شد که امتیاز این مجله با آقای ذبیح اله صفا و سر دبیری آن با آقای پرویز خانلری باشد

اساسنامه و آئین نامه از طرف هیئت عامله بچاپ رسید و برای همه آقایان لیسانسیه های دانشسرای عالی نسخه ای از آن با يك برك در خواست کارمندی ارسال گردید.

در مرداد ماه چون هیئت عامله اطلاع حاصل کرد که در بودجه سال ۱۳۲۱ وزارت فرهنگ برای استخدام لیسانسیه های جدید دانشسرای عالی اعتباری

منظور نشده و ایشان پس از پایان تحصیل بیکار و عاطل خواهند ماند در این باب با وزارت فرهنگ و مجلس شورای ملی مکاتباتی کرد و هیئت مدیره با جناب آقای وزیر فرهنگ و معاون وزارتخانه ملاقات نمود و در اثر این اقدامات اعتبار حقوق فارغ التحصیلان جدید در بودجه منظور شد و هیچیک از ایشان در سال ۱۳۲۱ بیکار نماندند

در سوم شهریور ۱۳۲۱ از جناب آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ دعوت شد که در جلسه هیئت عامله حضور یابند تا تقاضای های جامعه حضوراً بعرض ایشان برسد. این دعوت مورد قبول یافت و درخواستهای لیسانسیه‌های دانشسرای عالی در جلسه مزبور مطرح گردید و جناب آقای وزیر فرهنگ همه آنها را پذیرفته درباره اجرای آنها وعده صریح دادند و از آن تاریخ مکرر بعضی از نکات مزبور بایشان یاد آوری شده و بعضی از آنها انجام پذیرفته است از آن بعد نیز هیئت عامله در تمام مقررات و قوانینی که باعضاء جامعه مربوط است دقت کافی بعمل آورده و در باره جرح و تعدیل بسیاری از مواد آنها اقداماتی بوسیله وزارت فرهنگ و مجلس شورای ملی نموده است اینک متن آخرین نامه ای که در پاسخ یاد آوری هیئت مدیره از وزارت فرهنگ صادر شده است

وزارت فرهنگ

اداره دفتر وزارتی

شماره ۴۰۱۷

۱۳۲۲ / ۲ / ۸

هیئت مدیره لیسانسیه های دانشسرای عالی

عطف به نامه شماره ۱۱۰ مورخ ۱۸ / ۱۲ / ۲۱ موضوع یاد آوری انجام در خواستهاییکه سابقاً از طرف آن هیئت شده اشعار میدارد: اینجانب همواره توجه مخصوص با آقایان لیسانسیه ها و بهبود وضعیت آنها داشته و دارم و تقاضای های آنها آنچه محتاج بقانون نبوده عملی شده است و آنچه احتیاج به قانون دارد در لایحه تعلیمات اجباری پیش بینی شده است

وزیر فرهنگ

دکتر علی اکبر سیاسی

همچنین در تاریخ ۱۸ / ۱۲ / ۲۱ نامه ای از طرف هیئت مدیره جامعه ها بوزارت فرهنگ نوشته و تقاضا شد در طرح قانون تعلیمات اجباری برای کار های ریاست و نظامت دبیرستانها و دبستان ها قانوناً مقامی قائل گردند تا کسانی که این مشاغل را عهده دار میشوند از حقوق مقام برخوردار گردند متن پاسخی که وزارت فرهنگ باین تقاضا داده اینست :

وزارت فرهنگ

اداره دفتر وزارتی

شماره ۴۰۱۵

تاریخ ۸ / ۲ / ۱۳۲۲

هیئت مدیره لیسانسیه های دانشسرای عالی

پاسخ نامه شماره « ۱۱۱ » مورخ ۱۸ / ۱۲ / ۲۱ موضوع درخواست حق مقام قانونی درباره ریاست و نظامت دبیرستانها اشعار میدارد : در این خصوص اقدام لازم بعمل آمده و در لایحه تعلیمات عمومی و اجباری این قسمت پیش بینی شده است

وزیر فرهنگ

دکتر علی اکبر سیاسی

غزلی از سید حسن غزنوی

شاعر معروف قرن ششم

حاصل ز تو جز درد دل ریش ندارم
قسم از لب نوشین تو جز نیش ندارم
یک جان نه که صد جانت فدا باد ولیکن
معذور همی دار کزین بیش ندارم
هر روز چخی تا که ستانی دلی از من
حیات چه بود چون من درویش ندارم
تا در غم تو پای من از جای برفتست
هم جان و سر تو که سر خویش ندارم
والله که ز هستی خودم یار نیاید
تا آینه روی تو در پیش ندارم
«از جنگ خطی مکتوب در قرن یازدهم»

فرانز کافکا

فرانز کافکا یکی از رجال مهم ادبیات معاصر جهانی بشمار میرود. این نویسنده بزرگ اطریشی در شهر پراگ بدنیا آمد و نوزده سال پیش در چهل و دو سالگی در گذشت [۱۸۸۳ - ۱۹۲۴] پیش از مرگ بیکی از دوستان خود وصیت کرد که آثار چاپ نشده او را نابود کند و این خود نشانه ایمانی است که بکمال هنرداشته است. خوشبختانه آن دوست بوضیعت وی عمل نکرد و چون قیمت آن آثار گرانها را میدانست خود به نشر آنها همت گماشت. بتدریج شاهکارهای این نویسنده زبر دست که در نوع خود ممتاز و بی نظیرست مقامی را که شایسته آن بود در ادبیات اروپا احراز کرد. کتب او بزودی بهمة زبانهای اروپائی ترجمه و منتشر گردید و نفوذ او در نویسندگان جدید دنیا روز بروز بیشتر شد.

موضوع نوشته های کافکا اغلب چنان مبتکرانه است که خواننده در همان صفحات نخستین خود را با مطالب تازه و نامعهودی رو برو می بیند. اما هنر کافکا همان در ابتکار موضوع نیست. نوك قلم او زوایای روح بشری را میکاود و خواننده در هر صفحه می بیند که همان بیم ها و آرزو های نهانی او که بخود هم جرأت افشای آنها را نداشته آشکار شده است. باین سبب گاهی خواندن آثار او اضطرابی در دل خواننده ایجاد میکند و این اضطراب نظیر وحشتی است که گاهی از آشکار شدن رازی نهفته در ما بوجود میآید.

داستان « مسخ » که ترجمه آنرا اینک در مجله سخن منتشر میکنم یکی از اینگونه آثار بکر و شیواست. موضوعی که نویسنده در این کتاب اختیار کرده عجیب و تازه است. جوانی صبح که از خوابی آشفته بیدار میشود می بیند که به حشره مهبی تبدیل شده است و همه داستان تا آخر حوادثی است که براین موجود عجیب نیمه انسان و نیمه حشره گذشته است. ممکن است نخست این موضوع در نظر خواننده تفری مزاح آمیز جلوه کند. اما چند

صفحه که در خواندن کتاب پیشرفت قدرت قلم نویسنده چنان در وی مؤثر میشود که این امر عجیب و محال را ممکن و عادی می‌شمارد و اضطراب و کنجکاوی و بیم و همدردی در نهاد او بجنبش می‌آیند.

این روح انسانی که در کالبد جانوری زشت و پست رفته همه عواطف و دلبستگی‌ها و عقل و منطق بشری را حفظ کرده اما کالبد نا مناسب او حواس انسانی را از دست داده است. روح او به فصاحت سخن می‌گوید اما از دهان جسمش اصوات معهودی که حاکی از معانی مقصود باشد بیرون نمی‌آید. دلش از مهر و شفقت نسبت به پدر و مادر و خواهر سرشارست اما هر جنبش او برای بیان این عواطف موجب نفرت و وحشت ایشان میگردد تا آنجا که با همه مهر خویشاوندی از مرگ او خرسند میشوند.

نحوست تقدیر در اینجا باشدتی هراس انگیز جلوه میکند. جوان و خویشاوندانش هیچیک گناهی ندارند. همه بهم مهر میورزند. اما اتفاقی ناگهانی که کالبد جوان را دیگرگون کرده میان این عواطف حائل شده است. قلم کافکا هنرمندانه توانسته است نومییدی و درد چنین حالتی را بیان کند.

اگر از جنبه وهمی داستان بگذریم بیم از چنین پیش آمدی در دل همه کس نهفته است. این حادثه ممکن است برای هر کس روی دهد که در اثر تصادفی صورت جسمانی او تغییر یابد و زشت و ناتوان شود. آنوقت همین حال دست خواهد داد و مانند گرگوار سامسا - پهلوان داستان - ی چنین سرنوشتی دچار خواهد شد.

نویسندگان مجله سخن خوشنودند که ترجمه این شاهکار ادبی را بوسیله آقای صادق هدایت - که خود نویسنده زبردست این زمان است - بخوانندگان تقدیم میکنند و امید است که این کتاب گرانها برای جوانان صاحب قریحه اگر سرمشقی نباشد نمونه‌ای باشد از هزاران گونه هنر که در عالم نویسندگی میتوان نمود.

مسخ

اثر فرانز کافکا

ترجمه صادق هدایت

I

یکروز صبح ، همینکه گره گوار سامسا از خواب آشفته ای بیدار شد ، در رختخواب خود بخشمره تمام عیار عجیبی مبدل شده بود . به پشت خوابیده و پشتش مانند زره سخت شده بود . سرش را که بلند کرد ملتفت شد که شکم قهوه ای گنبدمانندی دارد که رویش را رگه هائی بشکل کمان تقسیم بندی کرده است . لحاف که بزحمت بالای شکمش بند شده بود ، نزدیک بود بکلی بیفتد ، و پاهای او که بطرز رقت آوری برای تنه اش نازک مینمود جلوچشمش پیچ و تاب میخورد . گره گوار فکر کرد: « چه ب سرم آمده ؟ »

معهدا در عالم خواب نبود . اطاقش درست يك اطاق مردانه بود گرچه کمی كوچك ، ولی كاملاً متین و بین چهار دیوار معمولیش قرار داشت . روی میز کلهکسیون نمونه های پارچه گسترده بود - گرگوار شاگرد تاجری بود که مسافرت میکرد - گراوری که اخیراً از مجله ای چیده وقاب طلائی کرده بود بخوبی دیده میشد . این تصویر زنی را نشان میداد که کلاه کوچکی بسر و یخه پوستی داشت و خیلی شق و رق نشسته و نیم آستین پرپشمی را که بازویش تا آرنج در آن فرو میرفت بمعرض نمایش اشخاص با ذوق گذاشته بود .

گره گوار به پنجره نگاه کرد ؛ صدای چکه های باران که به حلبی شیروانی میخورد شنیده میشد ؛ این هوای گرفته او را کاملاً غمگین ساخت فکر کرد : « کاش دوباره کمی میخوابیدم تا همه این مزخرفات را فراموش بکنم » ولی بکلی غیر ممکن بود ، زیرا عادت داشت که به پهلوی راست بخوابد و با وضع کنونی نمیتوانست حالتی را که مایل بود بخود بگیرد . هرچه دست و پا میکرد که به پهلوی بخوابد با حرکت خفیفی مثل الاکلنگ

هی به پشت میافتاد.

صدبار دیگر هم آزمایش کرد و هر بار چشمش را می بست تا لرزش پاهایش را نه بیند. زمانی دست از اینکار کشید که یکنوع درد مبهمی در پهلویش حس کرد که تا آنگاه مانند آنرا در نیافته بود.

فکر کرد: «چه شغلی، چه شغلی را انتخاب کرده ام! هر روز در مسافرت! درد سرهایی که بدتر از معاشرت با پدر و مادرم است! بدتر از سمه این زجر مسافرت یعنی عوض کردن ترن ها، سوار شدن به ترنهای فرعی که ممکن است ازدست برود، خوراکیهای بدی که باید وقت و بیوقت خورد! هر لحظه دیدن قیافه های تازه مردمی که انسان دیگر نخواهد دید و محال است که با آنها طرح دوستی بریزد! کاش این سوراخی که تویش کار میکنیم بدرک میرفت!» بالای شکمش کمی احساس خارش کرد. بچوب تخت خواب کمی بیشتر نزدیک شد. به پشت میسرید برای اینکه بتواند بهتر سرش را بلند بکند و در محلیکه میخارید بگرفته نفاذ سفید بنظرش رسید که از آن سر در نیآورد. سعی کرد که با یکی از پاهایش آن محل را لمس بکند ولی پایش را به تعجیل عقب کشید چون این تماس لرزش سردی در او ایجاد میکرد.

به وضع قبلی خود در آمد. فکر میکرد: «هیچ چیز انقدر خرف کننده نیست که آدم همیشه باین زودی بلند بشود. انسان احتیاج بخواش دارد. راستی میشود باور کرد که بعضی از مسافران مثل زنهای حرم زندگی میکنند؟ وقتی که بعد از ظهر به مهمانخانه بر میگردم تا سفارشها را یادداشت بکنم تازه ابن آقایان را می بینم که دارند چاشت خودشان را صرف میکنند میخواستم بدانم اگر من چنین کاری میکردم رئیس من چه میگفت! فوراً مرا بیرون میانداخت! کی میداند شاید هم این کار اقلانه باشد؟ اگر پای بند خویشتانم نبودم مدتها بود که استعفای خودم را داده بودم. میرفتم رئیس من را گیر میآوردم و مجبور نبودم که فرمایشهای او را قورت بدهم. در اثر اینکار لابد از روی میز دفترش میافاد.

اینهم اطوار غریبی است. برای حرف زدن با کارمندان روی میز دفتر صعود میکند مثل اینکه به تخت نشسته. آنهم با گوش سنگین که باید کاملاً نزدیکش رفت!

در هر حال هنوز امیدی باقی است هر وقت وجهی را که اقوامم باو

بدهکارند پس انداز کردم - اینهم پنج شش سال وقت لازم دارد - حتماً این ضربت را وارد میاورم - بعد هم حرف حساب يك كلمه و ورق بر میگردد . در هر حال باید برای ترن ساعت ۵ بلند بشوم .»

بساعت شماطه که روی دولا بچه تيك تيك میکرد نگاهی انداخت و فکر کرد : «خدا بداد برسد !» ساعت شش ونیم بود و عقربکها به کندی جلو میرفتند . از نیم هم گذشته بود نزدیک شش و سه ربع بود . پس ساعت شماطه زنك نزده بود ؟ معیندا از توی رختخواب عقربك كوچك دیده میشد که روی ساعت ۴ قرار گرفته بود . شماطه حتماً زنك زده بود پس در اینصورت باوجود سروصدائی که اثاثیه را بلرزه در میآورد گره گوار بخواب خوشی بوده ؟ خواب خوش نه ، او بخواب خوش نرفته ولی غرق خواب بوده بله اما حالا ؟ ترن اول ساعت ۷ حرکت میکرد برای اینکه بتواند بآن ترن برسد و باید دیوانه وار عجله بکند . از این گذشته کلکسیون نمونه ها هم در پاکت پیچیده نشده بود . اما آنچه که مربوط بخود گره گوار میشد اینکه او کاملاً سر دماغ نبود . بر فرض هم که خودش را به ترن میرسانید اوقات تلخی اربابش مسلم بود زیرا پا دو دو چرخه سوار سر ساعت ۵ دم ترن انتظار گره گوار را کشیده و مسامحه او را به تجارتخانه اطلاع داده بود . این آدم مطیع و احمق یکنوع غلام حلقه بگوش و تحت الحمايه رئیس بود . اما ... اگر خودش را به ناخوشی میزد ؟ اینهم بسیار کسل کننده بود و باو بدگمان میشدند زیرا پنج سال میگذشت که در بن تجارتخانه کار میکرد و هرگز کسالتی به گره گوار عارض نشده بود .

رئیس با پزشك بیمه حتماً میآمدند و پدر و مادرش را از تنبلی پسرشان سرزنش میکردند و این همه اعتراضات را باتكاء قول پزشك که برای او هرگز ناخوش وجود نداشت و فقط تنبل وجود داشت رد میکرد . آیا ممکن بود طبیب درین مورد بخصوص اشتباه کند ؟

گره گوار حس میکرد که کاملاً حالش بجاست . فقط این احتیاج بیهوده بخوابیدن ، آنهم در چنین شب طولانی او را از کار باز داشته بود و اشتهای غریبی در خود حس میکرد .

در همان موقع که این افکار را بسرعت در مغزش زیرو رو میکرد بی آنکه تصمیم بگیرد که از رختخواب بلند بشود شنید که در پهلوی بسترش را

می‌کوبند و در همان دم ساعت زنك سه ربع را زد. مادرش او را صدا میکرد: «گره گوار! ساعت ۷ و ربع کم است آیا خیال نداری به ترن برسی!» طنین صدایش گوارا بود! گره گوار از آهنگ جواب خودش به لرزه افتاد. در اینکه صدایش شناخته میشد شکی در بین نبود. او بود که حرف میزد اما یکجور زق زق دردناکی که ممکن نبود از آن جلوگیری کند و بنظر می‌آمد که از ته وجودش بیرون می‌آید در صدایش داخل میشد و کلمات صوت حقیقی خود را نداشتند مگر در لحظه اول و سپس صوت مغشوش میشد بطوریکه آدم از خودش می‌پرسید آیا درست شنیده است یا نه گره گوار خیال داشت جواب مفصلی بدهد اما با این شرایط بهمین اکتفا کرد که بگوید: «بله، بله. مادر جان متشکرم. بلند میشوم.» بی شک حائل بودن در نمیگذاشت به تغییری که در صدای گره گوار حاصل شده بود پی ببرند زیرا توضیح او مادر را متقاعد کرد و در حالیکه پاپوش را بزمین میکشید دور شد. اما این گفتگوی مختصر سایر اعضای خانواده را متوجه کرد که گره گوار برخلاف انتظار هنوز در رختخواب است.

پدر نیز آهسته بامشت به کوفتن در پهلویی شروع کرد و فریاد زد: «گره گوار! گره گوار! چته؟» و لحظه ای بعد بالخن آمرانه و با وقار به آرامی ناله میکرد: «گره گوار! گره گوار!» از دردیگر پهلوی اطلاق، خواهرش به آرامی می‌نالید که: «گره گوار! آیا ناخوشی؟ چیزی لازم داری؟» گره گوار سعی کرد که کلمات را دقیق تلفظ بکند و تا میتواند لغات را از هم مجزا بنماید تا صدایش طبیعی بشود. به هر دو طرف جواب داد: «حاضرم» پدر رفت که چاشت بخورد ولی خواهر هنوز پیچ پیچ میکرد: «گره گوار خواهش میکنم که در را باز نکنی.» گره گوار اعتنائی باین پیشنهاد نکرد. برعکس خوشحال بود که عادت در بستن از تورا مثل اطلاق مهمانخانه حفظ کرده ود.

اول سر فرصت بلند میشد بی آنکه کسی مغل او بشود لباس میپوشید و بخصوص صبحانه را میخورد بعد وقت داشت برای اینکه فکر بکند. بخوبی حس میکرد که رختخواب جای یافتن راه حل عاقلانه ای برای این مسئله نیست. چه بسا اتفاق میافتد که در اثر بدی وضع خوابیدن از این کسالت‌های کوچک بانسان رخ میدهد و همینکه برخاستند خود بخود از بین میرود و گره گوار متوجه بود که کم کم خیالات باطل او بر طرف میشود اما راجع به

تغییر صدایش کاملاً معتقد بود که آن مقدمهٔ سرما خوردگی است و این ناخوشی مختص کسانی است که مجبور به مسافرت زیاد میباشند.

رد کردن لحاف برایش هیچ زحمتی نداشت کمی باد کرد و لحاف خود بخود افتاد بعد گره گوار از جثهٔ مهیب خود دچار زحمت شد. برای اینکه بلند بشود احتیاج به بازو و ساق پا داشت و او بجز پاهای کوچکی که دائماً می‌لرزیدند و به آنها مسلط نبود چیزی نداشت. قبل از اینکه بتواند یکی از آنها را تا بکند بایستی کمی استراحت کند و زمانی که حرکت مطلوب را اجرا میکرد همهٔ پاهای دیگر بدون نظم در هم و برهم میشدند و بطرز دردناکی او را شکنجه می کردند. با خودش گفت: «بیخود نباید توی رختخواب ماند.» برای اینکه بیرون بیاید ابتدا سعی کرد که از قسمت سفلی بدن شروع کند بدبختانه این قسمت پائین را که هنوز ندیده بود و تصور دقیقی در باره آن در ذهن نداشت هنگام آزمایش حرکت دادن آن را بسیار دشوار دید. کندی این روش او را از جا در کرد. تمام قوایش را جمع کرد تا خود را به جلو بیندازد ولی از آنجائی که خط سیر خود را بد حساب کرده بود سخت یکی از برجستگیهای تخت خورد و احساس دردی سوزان با و فهمانید که قسمت پائین بدنش بی شک بسیار لطیف است.

زین رو خواست شیوه را تغییر بدهد و از بالای بدن شروع نماید و با احتیاط سرش را بطرف بالای تخت چرخانید. بدون زحمت بسیار باینکار موفق شد و باقی جسمش با وجود وزن و حجمی که داشت بهمان سو متوجه گردید اما همینکه سرش بیرون آمد و در میان هوا آویزان گشت گره گوار از ادامه دادن باینکار ترسید. اگر با همین وضعیت بزمین میافتاد سرش خرد میشد مگر اینکه معجزی واقع شود و این موقعی نبود که وسایل خود را از دست بدهد. پس بهتر بود که در رختخواب بماند.

معهداً زمانی که پس از اینهمه مرارت آهی کشید دو باره مثل پیش خود را در حالت دراز کشیده یافت و زمانی که دید پاهای کوچکش بیش از پیش در پیچ و تاب است نا امید شد از اینکه بتواند در این اعضای خود سر نظمی برقرار بکند. دوباره بفکرش آمد که قطعاً نباید در رختخواب بماند و بطرز عاقلانه‌ای در راه کوچکترین امید خارج شدن از آن باید از هیچگونه فداکاری دریغ نکند.

هنوز بخاطر می‌آورد که تصمیم نو میدانه هرگز ارزش تأمل متین و

منطقی را ندارد. عموماً در چنین مواردی نگاه خود را به پنجره میدوخت تا از آن درس تشویق و امیدواری بگیرد اما درین روز کوچه هیچ جوابی باو نمیداد. ابر انبوه هیچگونه مژده‌ای در بر نداشت. فکر کرد: «ساعت هفت است و مه کم نشده!» لحظه‌ای دوباره دراز کشید تا تنفس آرام و قوای سابق خود را دوباره بدست بیاورد. مثل اینکه متوقع بود آرامش کامل، زندگی عادی را باو بازگرداند.

بعد باخود گفت: «قبل از یک ربع حتماً باید بلند بشوم. عنقریب کسی را دنبال من بمنزل میفرستند چون مغازه پیش از ساعت هفت باز میشود.» و شروع کرد که به پشت بخزد تا بتمام طول بدن و یکجا از رختخواب بیرون بیاید. پشتش که بنظر او بادازه کافی سخت بود البته روی قالیچه صدمه‌ای نمیدید. فقط از صدائی که موقع سقوطش تولید میشد واهمه داشت میترسید که در تمام خانه این صدا منعکس بشود و وحشت یا اضطرابی تولید کند.

روش جدیدی که پیش گرفته بود بیشتر برایش تفنی بود تا زحمتی، زیرا بوسیلهٔ تکانهایی میتوانست خود را بلغزاند هنگامیکه نیمی از تنش از رختخواب بیرون آمد بفکرش رسید که اگر کمی باو کمک میشد با چه سهولتی میتوانست بلند بشود. دو نفر آدم قوی مثل پدرش و خدمتکار کافی بود. آنها بازویشان را زیر پشت گرد او میبردند و از رختخواب بیرونش میآوردند سپس با بار خود خم میشدند و بعد با احتیاط صبر میکردند که بتواند روی زمین استوار بشود و باین ترتیب میتوانست امیدوار باشد که پاهایش با آخر وسیله استعمال خود را پیدا بکنند.

اما بر فرض هم که درها بسته نبود آیا کار خوبی بود که کسی را به کمک بخواهد؟ ازین فکر باوجود همهٔ بدبختی که باوروی آورده بود نتوانست از لبخندی خودداری میکند.

